

خانواده
مبلغان ۳۷

ماهنامه اطلاع‌رسانی، علمی، آموزشی
سال چهارم - شماره ۳۷ - بهمن ماه ۱۴۰۴

- پسران مادرک‌اند
- آشنای تفکرات‌ها
- دانشمند سران
- یک احساس مناسب
- مردم از پیر است و در میان نیز هم
- صدای مشورها

بهار تو می که می آبی

مرکز پژوهش‌های تبلیغی مجتمع آموزشی پژوهشی تبلیغ

خانواده مبلغان

مرکز پژوهش‌های تبلیغی مجتمع آموزشی پژوهشی تبلیغ

بهمن ماه ۱۴۰۳ ش

۳۷



ملت بزرگ ایران
خود را بهمت و بهویت خود را
برخ دشمنان کشید

مقام عالی‌رتبه علمی
۱۳۸۳/۱۲/۲۲





خانواده مبلغان ۳۷

ماهنامه اطلاع‌رسانی، علمی، آموزشی
سال چهارم - شماره ۳۷
بهمن ماه ۱۴۰۴ شمسی

شناسنامه

- صاحب امتیاز: مرکز پژوهش‌های تبلیغی مجتمع آموزشی پژوهشی تبلیغ
- مدیرمسئول: محمود مقدمی
- سردبیر: احمد اسماعیلی
- هیئت تحریریه: حسین ملانوری، اصغر اخوی، علیرضا زنگویی، مهدی هادی، محمد حامد مبینی راوندی، هاجر شعبانی موسی کلایه، سیده منیر سیدنتقیان، رضیه جبرئیل زاده، زینب رحیمی تالابیشتی.
- مدیر هنری و صفحه‌آرا: سیدمحسن حسینی

۱. مطالب «خانواده مبلغان» ویژه همسران و فرزندان طلاب و مبلغان است.
۲. مسئولیت مقالات و نوشته‌ها بر عهده نویسندگان است.
۳. مقالات و یادداشت‌های همه نویسندگان، به شرط برخورداری از موازین تبلیغی-پژوهشی، منتشر می‌شود.
۴. نقل مطالب با ذکر منبع مجاز است.
۵. ماهنامه در تلخیص و ویرایش مقالات و نوشته‌ها، آزاد است.
۶. با ارسال نظرات خود، ما را در رشد و بالندگی ماهنامه یاری نمایید.

فهرست

پیام فرمانده ۳

پسران مادری اند ۴

دانش افزایی

حاج آقا مشکل گشا ۲۹ (دردم از یار است و درمان نیز هم) ۱۰

توجه متقابل همسران (اکسیر زندگی) ۱۷

الگوهای اشتباه ۹ (طرح واره استحقاق خود شیفتگی) ۲۳

آشتی تفاوت ها ۲۸

معجزه تناسب ۴ (یک احساس مناسب) ۳۲

در سرزمین عجایب ۲۰ (هول هولکی) ۳۶

دانشمندی سرباز ۴۲

پویانمایی (اسمورف ها) ۴۹

بازی - گوشه ۵۳

مهارت افزایی

صدای مشاور ۱۵ (فرزند شما با گوشه زندگی می کند یا در کنار آن؟) ۵۸

با من حرف بزن ۶۵

با مخاطبان

مثل آقا بزرگ ها ۷۲

مامولایت زنده ایم (۱) تازنده ایم

پیام فرمانده

است.^۲ آبروی هزارساله روحانیت، که یک ذخیره تمام نشدنی بود، موجب این پیروزی‌ها و موفقیت‌ها گردید.^۳

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، اعتزاز و افتخار و مباهات به اسلام، در مسلمانان زنده شد. اسلام، عزیز شد و مسلمان احساس کرد که اسلام مایه سربلندی اوست!^۱ هرکسی، هر مسلمانی، هر جای دنیا بود، وقتی این انقلاب پیروز شد و امام علیه السلام در صحنه ظاهر شدند و پرچم اسلام و لاله‌الاله بالا رفت، احساس کرد که پیروز شده



پی‌نوشت

۱. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه، ۱۳۷۳/۱/۱۴.
۲. بیانات در دیدار جمعی از دانش‌آموزان و دانشجویان، ۱۳۷۳/۰۸/۱۱.
۳. بیانات در دیدار جمعی از روحانیون، ۱۳۷۱/۱/۲۵.

پسران مادرینند

علیرضا زنگونی



این تنها یک آمار نیست؛ یک «فریاد هشدار» است. این جوانان شاید همان‌هایی بوده‌اند که باید سال‌ها پیش دستِ محبتِ مادرانه بر سرشان کشیده می‌شد. همان‌هایی که دل‌های پاک و آماده‌شان تشنهٔ جرعه‌ای از معارف ناب دینی است، شاید در هیاهوی زندگی و غفلتِ پدر و مادرشان تنها مانده‌اند و تشنه! شاید ما باید سراغ خودشان و اگر ممکن نبود، سراغ پدر و مادرشان می‌رفتیم و نرفتیم...

این تلنگرِ بزرگی برای ماست. اگر این چهره‌های جوانِ امروز در صف آشوب دیده می‌شوند، شاید بخشی از پاسخ را باید در آینهٔ عملکرد خودمان به‌عنوان تأثیرگذاران فرهنگی بجوییم:

آیا ما به‌اندازهٔ کافی به سراغ این نسل رفته‌ایم؟

آیا زبان و روشمان با دنیای پرتحرک و پرسشگر آنان هم‌نوا بوده است؟

وقتی به چهره‌های معترض و اغتشاشگر حوادث اخیر می‌نگریم، عددی تلخ و تکرارشونده به چشم می‌خورد: شانزده ساله، هفده ساله، هجده ساله، و... همان بهار عمر که باید شکوفه‌های ایمان و معرفت بر شاخسار وجودشان بنشیند، گویی طوفانی از کج‌فهمی و غبار غفلت، برگ‌های سبزشان را پژمرده کرده است.



جوان فقط یک راهکار ترجیحی نیست؛ یک فرمان روایی و یک راهبرد الهی است. آنچه این روایت به ما می‌آموزد تنها سرعت در پذیرش نیست؛ بلکه آمادگی ذاتی جوانان برای پذیرش حقایق ناب است. قلب جوان مانند زمین حاصلخیز و آماده‌ای در بهار است که بذر معرفت را زودتر و عمیق‌تر می‌رویاند. این ویژگی، جوانان و نوجوانان را به «مهم‌ترین مخاطب» در میدان تبلیغ دین تبدیل می‌کند.



یا همچنان منتظر ماندیم تا آنان خود به دامن دین و مسجد و هیئت پناه آورند؟ و از همه دردناک‌تر، آیا ما چراغ هدایت بر فراز راه پریپیچ و خم جوانی‌شان گرفته‌ایم یا به تماشای لغزش‌هایشان نشستیم و پس از هر زمین خوردنی، به سرزنش و داوری‌شان پرداخته‌ایم؟ امام صادق علیه السلام به ابو جعفر احول فرمودند: «شنیده‌ام که به بصره رفته‌ای؟ عرض کرد: آری. امام علیه السلام فرمودند: شتاب مردم را در پذیرش تشیع چگونه یافتی؟ عرض کرد: به خدا سوگند، آن‌ها اندک‌اند و اگرچه کوشش هم می‌کنند، ولی کوشش آنان هم ناچیز است. حضرت فرمودند: «**عَلَيْكَ بِالْأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ**؛ جوانان را دریاب؛ زیرا آن‌ها در پذیرش هر خوبی‌ای بیشتر شتاب می‌کنند.»

با استناد به این روایت گران‌سنگ درمی‌یابیم که در تبلیغ دین توجه به نسل

با همت و هوشیاری و سرعت عمل و ابتکار شما جوانان طی شود.»
ولادت حضرت علی اکبر علیه السلام و روز جوان فرصت بسیار مناسبی است برای همه مادران تأثیرگذار که با عنایت به اینکه «پسران مادری اند»، جوانان خود را دریابند و برای بصیرتشان قدمی بردارند. شاید ما مأموریت داشته باشیم این نکته را به گوش همه مادران، از اقوام و خویشان و همسایگان و دوستان و همشهریان خود، برسانیم.

اگر می‌خواهیم آینده درخشانی برای اسلام و انقلاب رقم بزنیم، باید امروز جوانان را دریابیم: با زبان و ادبیات خودشان با آنان سخن بگوییم؛ آن‌ها را با پرسش‌های بنیادین و اساسی زندگی مواجه کنیم و به پرسش‌هایشان پاسخ عقلانی و محبت‌آمیز دهیم و فضای رشد و شکوفایی را برایشان فراهم کنیم.
تأثیرگذاران فرهنگی توجه دارند که مواجهه

در روایات از سوءاستفاده دشمنان از جوانان سخن به میان آمده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «**بَادِرُوا أَحْدَانَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ يَسِقِّكُمْ إِلَيْهِمُ الْمُرْجِيَّةُ**؛ احادیث و معارف اسلامی را به جوانان و نوجوانان خود بیاموزید، پیش از آنکه مرجئه (مخالفان) بر شما پیشی گیرند.»
بنابراین **اهل بیت علیهم السلام** از ما خواسته‌اند قبل از اینکه منحرفان سراغ نوجوانان و جوانان ما بیایند و مطالب گمراه‌کننده خود را در ضمیر پاک آنان وارد سازند. باید به سراغشان برویم.

مقام معظم رهبری رحمته الله علیه در بخشی از بیانیه گام دوم انقلاب، جوانان را محور تحقق نظام پیشرفته اسلامی معرفی می‌کنند و می‌فرماید: «اما راه طی شده فقط قطعه‌ای از مسیر افتخارآمیز به سوی آرمان‌های بلند نظام جمهوری اسلامی است؛ دنبال این مسیر، که به گمان زیاد به دشواری گذشته‌ها نیست، باید

با نسل جوانِ امروزی نیازمندِ رویکردی نوین و فراتر از شیوه‌های سنتی است. درک چالش‌ها و نیازهای فطری این قشر، گام نخست در طراحی برنامه‌های جذاب و فعالیت در مدارس است. این برنامه‌ها باید با درک عمیق از روان‌شناسی جوانان و بر مبنای مبانی اسلام ناب محمدی صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طراحی و اجرا شوند. بنابراین طراحی برنامه‌های جذابی که با نیازهای جوانان هم‌خوانی داشته باشند، از اهمیت بالایی برخوردار است. فعالیت‌های گروهی و تعاملی، مانند کارگاه‌های هنری، مداحی، رباطیک، برنامه‌نویسی و بازی‌های تعاملی، می‌توانند در ایجاد فضایی جذاب و صمیمی و همچنین پرورش استعداد‌های جوانان مؤثر باشند.

و جوانان کمک می‌کند تا از مسائل دینی و معنوی، درست و عمیق بهره‌مند شوند. همچنین اجرای برنامه‌های نمایشی، تولید یادپخش‌ها (پادکست‌ها) و محتوای تصویری جذاب و مرتبط با مباحث دینی می‌تواند به فراگیری و تعامل بیشتر منجر شود. با توجه به نیاز جوانان به الگوهای رفتاری مثبت، حضور استادان متخصص و خلاق که تجربهٔ شخصی و توانمندی‌های ارتباطی قوی‌ای دارند، به منظور آموزش‌های عملی و کارگاهی برای جوانان، باید در اولویت قرار گیرد. مادرانی که با زبان و مفاهیم روزمرهٔ جوانان آشنایی داشته باشند و بتوانند به خوبی به سؤالات آن‌ها پاسخ دهند، نقش بسزایی در جذب و ماندگاری جوانان خواهند داشت.

ارائهٔ برنامه‌های آموزشی با رویکردی نوین و متناسب با زبان و فهم جوانان، از اهمیت حیاتی برخوردار است. بحث‌های گروهی و استفاده از روش‌های تعاملی، به نوجوانان

فعالیت‌های خیرخواهانه و اجتماعی مانند برگزاری اردوهای جهادی، خدمات اجتماعی و کمک به نیازمندان، مهم‌تر از هر زمان دیگر می‌تواند برای دانش‌آموزان انگیزه

متخصص و دارای صلاحیت ارائه شوند. مادران عزیز! تبلیغ دین برای نسل جوان، فرصتی تاریخی است که اگر از دست برود، جبرانش دشوار یا ناممکن خواهد بود. بیاییم با الهام از سیره اهل بیت علیهم السلام و رهنمودهای مقام معظم رهبری عظمت الله و توجه ویژه به اینکه «پسران مادری اند»، جوانان ایران اسلامی را دریابیم تا آنان نیز بتوانند با همت بلندشان، مسیر افتخارآمیز انقلاب اسلامی را تارسیدن به قلّه‌های تمدن نوین اسلامی، با سرعت و ابتکار ادامه دهند.

و حس تعلق به جامعه را ایجاد کند. قرار دادن جوانان در جایگاه تصمیم‌گیر و انجام کارهای مفید و مؤثر، به افزایش حس مسئولیت‌پذیری و اعتماد به نفس آنان کمک شایانی می‌کند.

همچنین فضای مشارکتی و تعاملی باید در خانه و خانواده حاکم باشد. ایجاد فرصت‌های گفت‌وگو و تبادل نظر، توجه به نظرها و پیشنهادهای جوانان و قرار دادن آن‌ها در تصمیم‌گیری‌ها، از عوامل مهم در افزایش انگیزه و تعلق آنان است. فعالیت‌های ورزشی و تفریحی سالم و مفّرح، مناسب روحیات جوانان، می‌تواند مکمل برنامه‌های معنوی باشد.

همچنین ارائه خدمات مشاوره روان‌شناسی و مذهبی به جوانان، در حل مشکلات و چالش‌های فردی و اجتماعی و عبور از بحران‌های روحی کمک شایانی می‌کند. این خدمات باید در قالب برنامه‌های منظم، با بهره‌گیری از روان‌شناسان و مشاوران





حاج آقا مشکل گشا ۲۹

فاطمه زهرا بختیاری

دردم از یار است و درمان نیز هم

بفرما پسرم، چیزی شده؟ نگاهم کرد. ته چشمش اضطراب موج می زد. حاج آقا... پدرم چند روزه که از درد کلیه به خودش می پیچه، همه دکترا گفته ن باید صبر کنه تا خودش دفع بشه. دیشب یکی از آشناها گفت یه کم مشروب بخوره، سنگ می افته. پدرم از شدت درد قبول کرده و من رو فرستاده براش گیر

بعد از نماز مغرب بود و هوای حیاط مسجد پر از بوی اسپند و خاک نم خورده که از در باز مسجد به داخل می زد. تازه از منبر پایین آمده بودم که دیدم جوانی با چهره ای خسته و آشفته، کنار ستون ایستاده. انگار دلش می خواست چیزی بگوید؛ اما زبانش نمی چرخید. رفتم سمتش.

بیارم. می‌گه برای درمونه، گناه نداره. ولی،

راستش، پام نکشید برم. به خودم اومدم، دیدم اینجا ایستادم.

چند لحظه ساکت ماندم. صدای بچه‌هایی

که در حیاط بازی می‌کردند سکوت بینمان

رامی شکست. گفتم:

آشنا تون کیه؟

آقا محمود؛ همسایه‌مونه. خودش

می‌گه سال‌های پیش با همین کار خوب شده!

آقا محمود را دورادور می‌شناختم. آدم

اهلی نبود. خبر از بیماری‌اش نداشتم؛ ولی

می‌دانستم اگر چنین بهانه‌ای نداشتم، باز



ممکن بود لب به این جور چیزها بزند. اما این پدر و پسر را زیاد در محله و مسجد دیده بودم. پدرش مرد آبرومندی بود که با عرق جبین نان زن و بچه را درمی‌آورد. مطمئنم اگر به این فکرها و چنین حال و احوالی رسیده، از سر درد و عجز و ناامیدی بوده.

همان موقع صدای قدم‌های سنگینی از جلوی در آمد. عاقل مردی با لباس خاکی کارگری وارد شد. موهای بلند و کم‌پشت سفیدش تا روی شانه‌هایش ریخته بود.

حاج آقا سلام علیکم.

ببخشید مزاحمتون شدیم. پسر رو فرستاده‌م برای خریدی، دیر کرده. رحمت بقال گفت دیده‌که اومده سمت مسجد. و چشم‌غره‌ای به پسر رفت. صورتش از درد جمع شده بود؛ اما نگاهش پر از غرور بود. خوش نداشت دیگری از کارش با خبر شود. ته دلم گفتم: ﴿الْمُ

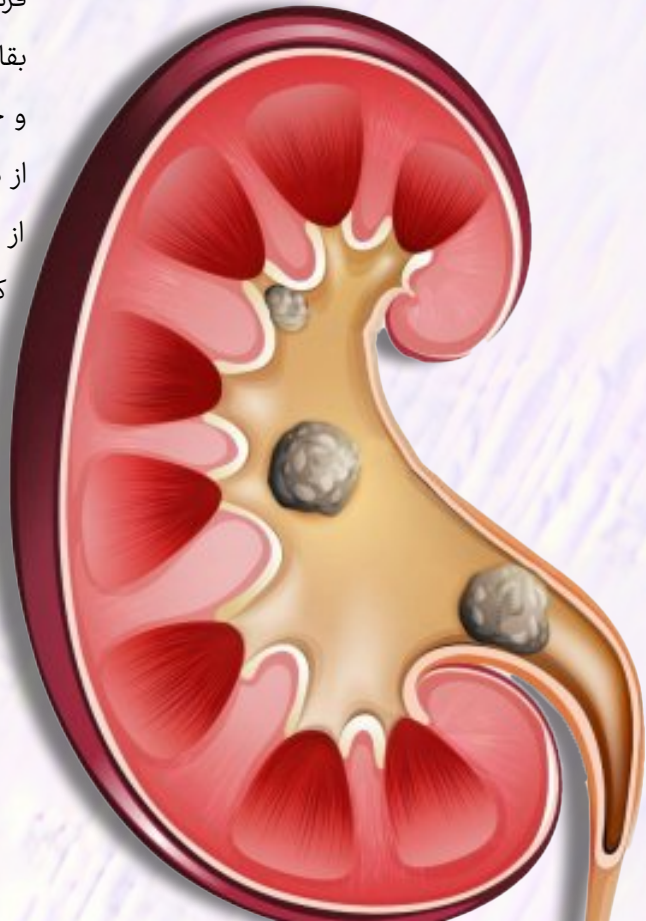
يَعْلَمُ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾؟!!

لبخندی زدم و دست‌های زخمی مرد را گرفتم:

قدم سر چشم بنده گذاشتید

پدرجان. آقا زاده داشتن در باب همون

موضوع خرید مشورت می‌گرفتن!



پدر جان، قریون سفیدی موهاتون که هر دونه‌ش به تجربه‌ست! خداوند تو قرآن فرموده: ﴿فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾؛ یعنی گناهش از سودش بیشتره. اگه خدا می‌خواست این مایع ناپاک سبب درمون باشه، حلالش می‌کرد.^۳ اصلاً فلسفهٔ حروم شدن خوراکی‌ها می‌دونید چیه؟ چون به انسان ضرر می‌رسونن. هرچی به انسان ضرر برسونه، حرومه.

غم نشست به چشم‌های مرد. لبخند تلخی زد.

حاج آقا، ما پیر شده‌یم، دیگه مثل جوونی‌ها تحمل درد رو نداریم. اگه به قطره از اون کوفتی بخورم که سنگ رو بندازه، مگه چه اشکالی داره؟! برای مستی که نیست؛ واسهٔ درمونه. مگه نمی‌گن عمل آدم به نیت و هدفشه؟! هدف من جز درمون نیست! تسبیح را چرخاندم. نگاهی به چهرهٔ خسته‌اش انداختم.



لب‌هایش لرزید.

ولی حاج‌آقا... من از درد دارم می‌میرم!

دکترها کاری نکرده‌ن. اون مشروب لعنتی

فقط یه گمش آروم می‌کنه. دیگه راهی

برام نمونده. باورتون نمی‌شه: شب‌ها از

درد روی پله‌ها بالا و پایین می‌دوم که ضربه

بخوره بهش و دردم یه کم آروم بگیره.

دیگه طاقت ندارم...!

پسرش جلو آمد.

بابا، حاج‌آقا راست می‌گن...

مرد با عصبانیت گفت:

تو چه می‌فهمی درد چیه بچه! مثل

گُل لای پر قو بزرگت کرده‌م. هر بار عطسه

زدی، یه مادری بالای سرت داشتی که

دماغت رو بگیره. من الان کی و دارم بهش

پناه ببرم؟!

چشم‌های خسته‌اش خیس شد. غرورش

اجازه نمی‌داد راحت گریه کند. لحظه‌ای

سکوت بین ما افتاد. صدای فریاد بچه‌ای،

که ظاهراً زمین خورده بود، از حیاط داخل

مسجد پیچید. نگاهی به هر دو نفر

انداختم و با صدای آرام گفتم:

تحمل درد جسمی سخته! من درکتون

می‌کنم حاج‌آقا! اما درمونش گناه نیست.

خیلی‌ها گفتن «فقط یه قطره، فقط یه شب»

و بعد توی دام بزرگ‌تری افتاده‌ن. یادمه

یکی از مراجع‌هام همین حرف شما رو زد.

بعد از حالی که بهش دست داد، خوشش

اومد و بعد مدتی عادت کرد! زندگی‌ش

به همین خاطر از هم پاشید. من نمی‌گم

شما، خدای نکرده، این‌طور می‌شید؛ ولی

بهتون اطمینان می‌دم آسیبی که بهتون

می‌زنه بیشتر از درد سنگ‌کلیه‌ست.

مرد سرش را پایین انداخت.

من که نمی‌خوام از چاله دربیام، بیفتم

تو چاه. معصیت کنم، بعد باز آسیب هم

ببینم؟! یعنی هیچ‌راهی نیست حاج‌آقا؟!

چرا، هست. خدا هیچ دردی رو

بی‌درمون نداشته. فقط باید دنبال درمون

حلال بگردی و توکل کنی. خدا خودش راه

چند روز بعد، بعد از نماز ظهر، همان پدر و پسر را دوباره دیدم. با لبخند و شوق گیاهی و روش‌های پاک استفاده می‌کنه. جلو آمدند.

دفتر کوچکم را از جیب قبا درآوردم و باز کردم و شمارهٔ پزشک را نوشتم. پایین شماره به نستعلیق شکسته طرح زدم:

﴿يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ دِكْرُهُ شِفَاءٌ﴾

وقتی برگه را گرفتند، گفتم:

یادتون نره ایمان خودش نصف درمونه. بقیه‌ش هم صبره و پرهیزه و پیگیری. رفتند. من ماندم و صدای آرام نسیم در حیاط مسجد.

پس‌پرسش گفتم: حاج‌آقا، اون شب تا صبح درست نخوابیدم. هر وقت وسوسه می‌شد که بره مشروب بخره، بهش می‌گفتم: «خدا درمون روتو حروم نذاشته! یادت نره!»^۴



- خندیدم. اون وقت امتحان به روش دیگه‌ای به شما برمی‌گشت.

شما: ایمان، صبر، پرهیز. آفرین پسر. همین شد عامل شفای مرد به دیوار مسجد تکیه داد، نفس عمیقی کشید و گفت:

عجیبه حاج آقا... اون شب درد داشتم؛ ولی دلم از تصمیمم غمگین و تاریک بود. حالا بدنم آرومه و دلم روشن تر از همیشه. اگه شما نبودید، الان آلوده به گناه بودم. سرم را پایین انداختم و زیر لب گفتم:

پدر جان، گاهی خدا درد رو می‌فرسته، نه برای شکستن تن؛ برای بیدار کردن دل. شما همه اون دردها رو تحمل کرده‌ید که به این نقطه برسید. اگه سراغ راه حروم می‌رفتید، به هدف درد نمی‌رسیدید و

چشمان مرد از خوشحالی برق می‌زد و من خوشحال تر از پدر و پسر، که توانسته بودم وظیفه‌ام را درست انجام بدهم. آن دو خدا حافظی کردند و رفتند. من تا مدتی در مسجد را نبستم؛ شاید پسری آشفته و بلا تکلیف پناه به مسجد ببرد. باد از لای در نیمه باز می‌وزید و صدای چکیدن آب وضو از حوض، مثل ذکر می‌ریخت روی دلم.

- با خود گفتم: خدایا، شکر که هنوز بنده‌هایی داری که وقتی می‌شنون درمون توی حروم نیست، دلشون شفامی‌گیره، پیش از بدنشون!

پی‌نوشت

۱. علق/۱۴.

۲. بقره/۲۱۹.

۳. «آنچه زیادش مستی می‌آورد، کمش نیز حرام است» پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری <https://www.rahim.org/question/69014>

B2n.ir/mp3593، سؤال ۶۹۰۱۴.

۴. پیامبر اسلام ﷺ فرمودند: «مَنْ تَدَاوَى بِحَرَامٍ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ فِيهِ شِفَاءً؛ هرکس با حرام به مداوا بپردازد، خداوند در آن شفا قرار نمی‌دهد» (کنز العمال، متقی هندی، انتشارات دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۹ق، ح ۲۸۳۱۸).





محسن خیری - دکترای قرآن و روانشناسی

توجه متقابل همسران اکسیر زندگی (۱۹)

خانواده نه تنها به بهبود سلامت روانی او کمک می‌کند، بلکه در تقویت روابط خانوادگی، بهبود سلامت روانی اعضای خانواده و در نهایت استواری خانواده و ثبات و آرامش جامعه مؤثر است. به عبارتی، زنانی که در خانواده از احترام و توجه درخوری برخوردارند، غالباً به طور

در روان‌شناسی خانواده و در بسیاری از جوامع، به‌ویژه در فرهنگ‌های شرقی، زن محور عاطفی خانواده شناخته می‌شود. از این رو بخش عمده‌ای از مسئولیت تنظیم و پاسداری هویت عاطفی-روانی اعضای خانواده و جامعه را به دوش می‌کشد. به همین علت، توجه به زن در

مؤثرتری در نقش‌های تربیتی و اجتماعی خود ظاهر می‌شوند و به‌صورت آشکار و ماندگار به توسعه و تعالی خانواده و جامعه در همه ابعاد کمک می‌کنند.

همچنین از آنجاکه مردان در مدیریت کلان خانواده و جامعه، در ابعاد مختلف، نقش ممتاز و ویژه‌ای ایفا می‌کنند و با حضور مقتدرانه و امنیت‌بخش خود، در سلامت و سعادت خانواده و جامعه تأثیر بسزایی دارند، بر زنان واجب و لازم است توجه مورد نیاز آنان را در قالب اقتداردهی و آرامش‌بخشی به‌درستی تأمین کنند تا جایگاه آنان به‌عنوان رکن «قوام»، ضامن استحکام خانواده و ثبات جامعه باشد.

به همین علت نباید از تأثیر انکارناپذیر و مشهود کیمیای «توجه» در استحکام و پایداری خانواده و پیشبرد اهداف متعالی جامعه غافل شد. همسران هرکدام باید با در نظر داشتن ماهیت جنسیتی و روان‌شناختی هر فرد، این اصل بنیادین را مبنای مراوداتشان قرار دهند.



پیامدهای نبود توجه کافی همسران

داده شود. تنها کسی که می‌تواند این نیاز را در آن‌ها برآورده کند، همسر است. دختران و پسران، به‌طور معمول، پس از رسیدن به سن بلوغ جنسی و عاطفی، این نیاز را آگاهانه یا غیرآگاهانه در خود می‌یابند. به همین دلیل، به دنبال فردی می‌گردند که این نیاز را تأمین کند و پاسخ دهد. به همین جهت در دام روابط ناسالم با هم‌جنسان و نیز جنس مخالف می‌افتند. آنان تا زمانی که چنین شخصی را نیابند، آرامش روانی نیز نخواهند داشت؛ اما به محض یافتن او، دچار روابط عاشقانه می‌شوند. فرقی هم نمی‌کند که احساس برآورده شدن نیاز از سوی فرد خاص، قبل از ازدواج محقق شود یا بعد از آن. مهم آن است که پیدا شدن چنین فردی موجب رها شدن ذهن و روانشان از ابهام عاطفی درونی، و تمرکز عاطفی بر یک فرد خواهد شد.

وقتی اصلی «توجه» یک نیاز اساسی در زن و مرد پذیرفته شد، باید دانست که این بی‌توجهی آثار و پیامدهایی به دنبال خواهد داشت: از یک طرف، به عنوان نیاز برآورده نشده عواقبی به دنبال دارد؛ از سوی دیگر، به دلیل اساسی بودن آن نیاز، سایر ابعاد فردی و اجتماعی و معنوی فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این عواقب، ابتدا برای هرکدام از زن و مرد، سپس برای کلیت خانواده و در مرحله سوم برای جامعه انسانی ظهور خواهد یافت. در این قسمت برخی از این عواقب را از نظر می‌گذرانیم.

۱۴. احساس تنهایی و بی‌ارزشی و ناامیدی

زن دوست دارد دیده شود و محبت ببیند. مرد نیز دوست دارد دیده شود و احترام ببیند و عزت و اقتدار لازم به او

ازدواج افراد، در حقیقت عبور از این مراحل و یافتن همسری همراه و عامل مهمی برای تأمین این نیازهاست. هرچه زن و مرد نیازشان بیشتر تأمین شود، آرامش بیشتری می‌یابند و تشکیل چنین خانواده‌ای را تحقق آرزوهای درونی‌شان می‌دانند. اما مشکل از زمانی شروع می‌شود که همسران، هردو یا یکی‌شان، نخواهند یا نتوانند این نیاز اساسی را در همسرشان تأمین کنند! اینجاست که باید گفت:

هرچه بگردد نمکش می‌زنند

وای به روزی که بگردد نمک

وقتی همسر انسان از انجام این امر اساسی بازماند، درحالی‌که همسرانِ دیگرانی این نیاز را تأمین می‌کنند و این نمایش در فیلم‌ها و داستان‌های مختلف به رخ کشیده می‌شود که همواره از یکدیگر آرامش می‌گیرند، این زن یا مرد چه حس و حالی باید داشته باشد و چه کند با نیاز اساسی‌ای که برآورده نشده و همواره در وجودش انتظار تأمینش را می‌کشد؟!



کنند، زمینه ایجاد نگرانی و استرس و اضطراب فراهم می‌شود. زنی که به همسرش اقتدار می‌بخشد ولی از او توجه کافی نمی‌بیند، همچنین مردی که مهر و محبت نثار همسرش می‌کند اما جایگاه اقتدارش را محفوظ و محترم نمی‌یابد، احساس دیده نشدن و تأمین نشدن خواهد داشت!

نبود امنیت عاطفی و روانی، بستر مناسبی است تا هر شخص براساس سایر ویژگی‌ها و ضعف‌های خود، نوعی از آثار روان‌شناختی را ببیند. برخی

مهم‌ترین نتیجه این حالت، احساس تنهایی و دیده نشدن و تأمین نشدن ازسوی کسی است که تنها راه، تأمین شدنش بود! به‌راستی آیا او لیاقت دیده شدن نداشت؟ یا آیا همسرش لایق این کار نبود؟ و سؤالاتی از این دست که همواره ذهنش را مشغول می‌کند و به نارضایتی بیشتر منجر می‌شود.

۲. نامنی عاطفی-روانی و پروزی بیماری‌های روانی

چنانچه همسران در برآوردن نیاز طرف مقابل، در مقوله حیاتی «توجه» کوتاهی



در صورتی که هرکدام از زوجین به سبب بی‌توجهی و سردی عاطفی حاکم بر روابطشان، زمانی طولانی تحت تنش و فشار روانی شدیدی قرار گیرد، ابتلایش به انواع بیماری‌های جسمی دور از انتظار نیست. این بیماری‌ها که در اصطلاح بیماری‌های «روان‌تنی» نامیده می‌شوند، در حقیقت از بیماری‌های جسمانی‌ای هستند که دلیل بروزشان عوامل روانی است. فشار و تعارض روانی و قدرت نداشتن بیمار برای از بین بردن آن موجب می‌شود این فشارها به صورت بیماری‌های عضوی آشکار شوند! به همین دلیل پاسخ مناسبی به دارودرمانی نمی‌دهند.

افراد همواره خود را در تنش درونی و واگویی‌هایی آزردهنده می‌بینند: آیا این ازدواج انتخاب خوبی بود؟ آیا قلب چنین کسی که هیچ توجهی به من ندارد، من را به عنوان «شریک زندگی» انتخاب کرده است یا او هم من را تحمل می‌کند؟ آیا خواهم توانست به او آرامش بدهم و با او زندگی شیرینی داشته باشم؟ افکاری از این دست نتیجه‌ای جز افسردگی یا اضطراب نخواهد داشت!



ادامه دارد...

این سلسله مقالات توسط سرکار خانم منصوره مؤدب دانش پژوه سطح ۳ جامعه الزهراء (ع) تدوین و تحقیق شده است.

پی‌نوشت

۱. روان‌شناسی کاربردی، ابوالحسن حقانی، انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ع)، قم، ۱۳۹۰، ص ۳۳.



مجتبی متقی نژاد

دانش پژوه سطح ۴ حوزه علمی قم

کارشناس ارشد مشاوره خانواده

الگوهای اشتباه ۹

طرح‌واره استحقاق (خودشیفتگی)

با چهره عجیب و غریبی وارد کلینیک مشاوره شد. بدون توجه به دیگران، زیر لب سلام کرد. پیش منشی رفت و گفت: یه نوبت مشاوره می‌خوام.

همه‌دلی کنه. هر وقت با کسی آشنا می‌شم، این آشنایی و دوستی زیاد پایدار نیست.

گفتم: خب!

ادامه داد: همسرم توی خونه من و شماهنگی برای مراجعه انجام شد؛ اما در روزی که باید می‌آمد، بایک ربع تأخیر رسید.


شخص بی‌مسئولیتی می‌دونه. هر دفعه که به مهمونی و دورهمی‌های دوستانه دعوت می‌شم، اطرافیان از رفتارهام نشنیدم، پرسیدم: دلیل مراجعه تون چیه؟

شکایت می‌کنن و فکر می‌کنن نظرات و عقایدشون رو مسخره می‌کنم؛ درحالی‌که گفت: هیچ دوستی ندارم که باهام

پدر و به خصوص مادرم، تمام وظایف من و انجام می‌دادن. هرطور رفتار می‌کردم، کسی بهم چیزی نمی‌گفت و خُرده نمی‌گرفت. اگه از هم‌سن و سال‌هام اسباب‌بازی برمی‌داشتم، کسی جرئت نداشت به خاطر

من می‌دونم اون‌ها به اندازه من توی کارها تخصص ندارن و اگه حرفم رو قبول نکنن، حتماً توی کارشون شکست می‌خورن. من معتقدم به خاطر هوش و ذکاوتی که دارم، بیشتر از بقیه به انجام دادن درست کارها فکر می‌کنم. پس انسان موفق‌تری هستم. اینکه هم‌الآن بیکارم، علتش اینه که بقیه به توانایی‌م ایمان ندارن، نه اینکه من فرد ضعیفی باشم.

رفتارش برایم تازگی نداشت؛ چون همه ما کم‌وبیش در اطرافمان چنین افرادی را سراغ داریم.

گفتم: از دوران کودکی ت بگو. 

توی یه خانواده‌ای بزرگ شده‌م که توی شهر مشهور بودن و هر جا می‌رفتم، مردم به خاطر شهرت خونوادگی‌مون جور دیگه‌ای من و تحویل می‌گرفتن.



است و مدام در آیات و روایات نسبت به پیامدهای آن هشدار داده شده است. قرآن کریم مستقیم افراد خودشیفته را خطاب قرار می‌دهد و ناتوانی آنها برای انجام دادن کارهای بزرگ را گوشزد می‌کند:

﴿وَلَا تَمْسِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾؛ «و هرگز با تکبر در زمین راه نرو! تو نمی‌توانی زمین را بشکافی، و طول قامتت هرگز به بلندی کوه‌ها نخواهد رسید.» و جالب‌تر آنکه عامل شقاوت و رانده شدن شیطان را همین خودشیفتگی معرفی می‌کند: ﴿أَنَّى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾؛ «شیطان ایبا و تکبر ورزید و از کافران گردید.» از طرف دیگر هم عاقبت شخص خودشیفته را این‌گونه تصویر می‌کند: «هرکسی بمیرد و در دلش ذره‌ای تکبر باشد، بوی بهشت را استشمام نمی‌کند، مگر اینکه پیش‌تر توبه کند.»^۳

رفتاری که مادرم باهاش می‌کرد، ازم پِیش بگیره و من خودمو از بقیه برتر و لایق‌تر می‌دونستم. الان نیز احساس می‌کنم از بقیه خاص‌ترم.

پرسیدم: واقعاً هم این‌طوری؟
گفت: ...

وقتی صحبت از طرح‌وارهٔ استحقاق (خودشیفتگی) می‌شود، قطعاً با اختلال خودشیفتگی متفاوت است؛ زیرا اختلال یعنی بیمار دیگر به‌سادگی به دورهٔ سلامت روان بر نمی‌گردد، بلکه برای گذران عمر شاید تا مدت‌ها یا همیشه نیاز به دارو نیز داشته باشد؛ اما شخص گرفتار در تلهٔ استحقاق اگر بپذیرد و بخواهد، می‌تواند درمان شود و به‌مرور رفتارهای آزاردهنده را به حداقل برساند و مثل یک فرد عادی به زندگی روزمره و معمولی بپردازد. افراد متدین به‌خوبی می‌دانند که این مسئله چقدر در معارف دینی قبیح

بارزترین رفتارهای یک فرد دارای تله خودشیفتگی

عبارت انداز:

- ① خاص تر و برتر از دیگران دانستنِ خود و اینکه فرد خود را مستحق امکانات و جایگاه ویژه می‌داند؛
- ② این افراد همه چیز را برای خودشان می‌خواهند و برای رسیدن به آن‌ها به نظرات و احساسات دیگران هیچ توجهی ندارند؛
- ③ در کودکی تربیت خیلی سهل و آسانی داشته‌اند و غالباً بسیار لوس بوده‌اند؛ به این معنا که دست به سیاه و سفید نمی‌زده‌اند و پدر و مادر یا دیگر اطرافیان‌شان تمام نیازهایشان را



برآورده می‌کرده‌اند؛

- ④ در روابط روزانه خود رفتار بزرگ منشا نه دارند و سلطه‌گری و کنترل‌کنندگی از ویژگی‌ها و رفتارهای روزانه آن‌هاست؛
- ⑤ حس رقابت جویی بسیار شدید دارند و مقررات و قوانین را نادیده می‌گیرند. آنان ابراز نظر و عقیده دیگران را تحمل نمی‌کنند و خودخواهانه تصمیم می‌گیرند؛
- ⑥ تحمل شنیدن «نه» ندارند و هنگام مواجهه با افراد دارای نظرات مخالف خود ممکن است عصبانی شوند یا ذهنیت افراد را با تمسخر و تحقیر به چالش بکشند. در این مورد فرقی بین خانواده و همسر و دوست و همکار و... نیست؛
- ⑦ در برخی موارد، بسیار زودرنج‌اند و احساسات افراط‌گونه به گفته‌های دیگران دارند؛
- ⑧ در طول شبانه‌روز هر کاری که دوست داشته باشند، بدون توجه به هنجارهای اجتماعی، انجام می‌دهند؛

که اگر امروز به قانون عمل نکنم، چه مشکلاتی پیش می‌آید و ممکن است چه جریمه‌هایی در انتظارم باشد یا رعایت قانون چه مزایایی برایم دارد؛

۲) تلاش برای احساس همدلی با دیگران و شنیدن صدای افرادی که در اطرافتان هستند، اعم از خانواده و دوستان و همکاران؛

۳) شکرگزاری نعمت‌هایی که بدون هیچ زحمتی به شما داده شده است: سلامتی، حضور خانواده، امکانات زندگی، ...؛

۴) کارهای روزانه را از آسان به سخت یادداشت کنید و برای انجام دادن آن‌ها از کارهای آسان شروع کنید؛

۵) افکار خود را با دیدن رفتارهای مثبت دیگران و تفکر در نقاط مثبت نزدیکانتان تسکین دهید.

۹) در هر مرحله از زندگی مشترک، پس از انجام دادن رفتار یا تصمیم اشتباه، به هیچ‌عنوان عذرخواهی نمی‌کنند و همیشه منطق توجیهی مخصوص به خود را دارند.

اگر فکر می‌کنید شما یا اطرافیانتان گرفتار تلهٔ استحقاق هستید، با انجام دادن راهکارهای زیر می‌توانید تا حدودی الگوهای ساخته‌شدهٔ ذهنتان را متعادل کنید؛ اما برای درمان قطعی و کامل نیاز است به روان‌درمانگران خانواده و روان‌شناسان متخصص و مطمئن مراجعه کنید.

برخی راهکارهای مناسب برای تحلیل این رفتار

۱) نوشتن معایب و مزایای نپذیرفتن محدودیت‌ها در زندگی. مثلاً بنویسید

پی‌نوشت

۱. اسراء / ۳۷.

۲. بقره / ۳۴.

۳. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «يَا أَبَا ذَرٍّ مَنْ مَاتَ وَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ لَمْ يَجِدْ رَاحَةَ الْجَنَّةِ إِلَّا أَنْ يُتُوبَ قَبْلَ ذَلِكَ» (بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، انتشارات دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۳، ج ۷۴، ص ۷۷).

آشتی تفاوت‌ها

ترکس سادات آبسالان - دانش پژوه سطح ۳ جامعه الزهراء (ع) - مشاور خانواده



زن دست‌هایش را در هم گره کرده. تفاوت‌ها گاه چون نغمه‌های ناهم‌صدا در یک سمفونی زندگی می‌نوازند؛ نواهایی که هماهنگ نمی‌شوند و تعارض‌ها را رقم می‌زنند.

اما همین تفاوت‌ها سنگ بنای همان خانه‌ای است که دو نفر با هم می‌سازند؛

خانه‌ای که پر از قصه‌ها و جنگ‌ها و آشتی‌هاست. تعارض‌ها نه دشمنان رابطه‌اند؛ بلکه زنگ هشدارهایی‌اند که نشان می‌دهند هنوز زنده‌ایم، هنوز تلاش می‌کنیم، هنوز به یکدیگر اهمیت می‌دهیم.

دردل این کشمکش‌ها جایی هست برای فهمیدن؛ جایی برای گوش دادن به صدای دیگری که شاید با ما هم‌نوا نیست اما

بخشی از همان زندگی ماست. یاد گرفتن تفاوت‌ها نه به چشم دشمنی بلکه به نگاه

احترام و پذیرش دریچه‌ای است به درکی عمیق‌تر و پیوندی مستحکم‌تر.

عشق واقعی در میان همین تفاوت‌ها

می‌سازد و خراب می‌کند تا مبادا چیزی بگوید که دوباره زخمی تازه شود.

شاید زن هنوز هم دلش بخواهد از حرف‌های عاشقانه صبحگاهی؛ اما مرد

ترجیح دهد با سکوتش محبت کند. شاید یکی اهل گفت‌وگوست و دیگری اهل

کناره‌گیری. اما قرار نیست این‌ها دیوار باشند؛ می‌توانند پل شوند اگر یاد بگیریم

چطور به جای تغییر یکدیگر بفهمیم دیگری را.

و درمان‌گر آرام نشسته؛ نه برای داوری، که برای گشودن راهی از دل همین خاموشی.

در دل یک رابطه دور روح متفاوت به هم پیوسته‌اند هرکدام با جهان خودش،

با باورها، آرزوها و زخم‌هایی که شاید هیچ‌کس جز خودشان نمی‌داند. این

معنا می‌گیرد: در لحظه‌ای که می‌پذیری کسی که روبه‌روی توست کامل نیست اما می‌خواهد باشد؛ کسی که اشتباه می‌کند اما برای تومی‌جنگد؛ کسی که گاهی می‌رنجد اما قلبش برای تومی‌تپد.

این خانه خانهٔ دو روح است که هر روز درگیر تفاوت‌ها و تعارض‌ها می‌شوند؛ اما با هر آشتی‌ای و با هر بخششی پیوندشان عمیق‌تر و زندگی‌شان غنی‌تر می‌شود.

اینجا اتاق درمان است؛ نه دادگاهی برای مقصردانستن، نه میدان‌جنگ، نه صحنهٔ نمایش. اینجا پناهگاهی است برای حقیقت‌های ناگفته‌ای که میان دیوارهای سکوت، سال‌ها مانده‌اند بی آنکه کسی جرئت گفتنش را داشته باشد.

روبه‌روی هم نشستند دو نفر که زمانی صدای خنده‌هایشان با هم می‌رقصید

و شاید راز ماندگاری عشق در همین نهفته باشد: یادگیری زیستن تفاوت‌ها و ساختن پلی از دل تفاوت‌ها به سوی فهم و صلح.



و حالا میانشان سکوتی غریب است؛ ناهمسانی‌ها هم زیستی‌کنند؛ چون رابطه سکوتی که نه از نبود حرف، که از ترس شنیده نشدن زاده شده.

اینجا جایی است که حرف‌ها باید از لایه شکایت بگذرند، از درد عبور کنند و به ریشه‌ها برسند... جایی که معلوم می‌شود

دعوا سر ظرفِ نَشسته نیست؛ سرِ «دیده نشدن» قدیمی است، سرِ «کاش فقط یک بار می‌پرسیدی حالم چطور است» یا

«کاش فقط یک بار می‌فهمیدی خسته‌ام، نه بی‌علاقه»!

اینجا تفاوت‌ها دیگر تهدید نیستند. اینجا کسی قرار نیست شبیه دیگری شود؛ بلکه قرار است یاد بگیرند چگونه در دل این

ناهمسانی‌ها هم زیستی‌کنند؛ چون رابطه اتحادِ دوشباهت نیست؛ آشتی دوتفاوت است.

درمانگر نمی‌پرسد «کی مقصر بود؟»؛ می‌پرسد: «آخرین بار کی واقعاً گوش دادی، بی‌نیاز از پاسخ دادن؟»

و آنجا، درست همان‌جا، سکوت دیگری شکل می‌گیرد؛ نه سکوتی از جنس فاصله، که مکثی برای تأمل، برای دیدن، برای شروعی دوباره...

اینجا اتاق درمان است؛ جایی که رابطه‌ها به جای ترک خوردن ترمیم می‌شوند؛ نه با شعار، نه با معجزه؛ بلکه باشهامت دیدن، شنیدن، پذیرفتن.





یک احساس مناسب

معصومه باقری ثالث
کارشناس علوم قرآن و حدیث

معجزه تناسب ۴

تا کمی آرام شود و خودش به زبان بیاید. چند دقیقه‌ای که می‌بارد، با همان صدای بغض گرفته می‌گوید: «آخه من چه بدی در حقش کرده‌م؟! آخه من همه‌جا کمکش کرده‌م! بیشتر از یه خواهر برایش انرژی گذاشته‌م! همیشه از حق خودم گذشته‌م که به اون بیشتر خوش بگذره!»

نشسته و گوله‌گوله جلوی چشم‌هایم اشک می‌ریزد. از اول هم به گریه کردن بچه‌هایم حساس بودم. این تازگی‌ها هم که این دخترک پا به سن نوجوانی گذاشته، اشک که می‌ریزد، اشک‌هایش بیشتر اعصابم را می‌خراشد. سعی می‌کنم خودم را با ظرف شستن مشغول کنم و صبر کنم

ولی من جای دخترکم نیستم؛ خودش جای خودش است. و حالا در پاسخ به این اتفاق دارد قطره‌قطره آب می‌شود و از ته دل گریه می‌کند. در تمام این سال‌های مادری و تجربهٔ دو نوجوان قبلی، فهمیده‌ام که نباید خودم را به جای فرزندانم بگذارم و با عقلِ آنان‌ها را در آن موقعیت قضاوت کنم. الان سوگند من فقط یک همدلی می‌خواهد تا آرام شود. پس دریغ نمی‌کنم و می‌گویم: «الهی قربونت برم! می‌دونم خیلی زهرا رو دوست داری و این اتفاق چقدر ناراحتت کرده.» سرش را بلند می‌کند و کلافه می‌گوید: «حالا دوست داشتنش هیچی مامان. چقدر زحمت کشیده‌م که اون هم من رو بهترین دوست خودش بدونه. حالا می‌گه «تو من رو محدود می‌کنی! فکر می‌کنی من بچه‌م! دست‌وپام رو می‌بندی! عین یه مامان باهام برخورد می‌کنی!»»

گریه امانش را می‌برد و دوباره صدای هقهقهش بالا می‌رود. آخرین ظرف شسته‌شده را در آب‌چکان می‌گذارم، دست‌هایم را با بغل پیراهنم خشک می‌کنم، صندلی کنارش را کمی عقب می‌کشم و می‌نشینم. دست‌هایش را از روی صورتش برمی‌دارد، غمگین نگاهم می‌کند و هم‌زمان دو قطره اشک از مژه‌هایش قل می‌خورد و روی تی‌شرتش می‌افتد و فرومی‌رود. صورتش مثل پنجرهٔ باران‌خورده است! دلم می‌خواهد بفهمم در ذهن دخترهای این سن و سالی دقیقاً چه اتفاقاتی می‌افتد که یک دوستی ساده برایشان این‌قدر مهم و ارزشمند است! شاید اگر من الان به جای دخترم بودم و در این شرایط قرار می‌گرفتم، با خودم می‌گفتم: «قهر کرده‌م که کرده! به جهنم که دیگه نمی‌خواد با من دوست باشه! قحط آدم که نیومده! با یه نفر دیگه دوست می‌شم.»

بدهد برایم عجیب است. ولی کمی که فکر می‌کنم، ریشه‌های این رفتار را در دخترم کشف می‌کنم. سوگند آخرین فرزند خانواده پنج‌نفری ماست و چون از همه کوچک‌تر است، بیشتر محبت اعضای خانواده را به شکل حمایت همه‌جانبه دیده و فکر می‌کند اگر قرار باشد محبتش را ابراز کند، باید شبیه دل‌نگرانی‌های مادرانه یا مدیریت‌های پدرانه، در تمام کارهای زهرا خودش را سهیم کند.

فکرهایم را تبدیل می‌کنم به آغوش و به سوگند اشاره می‌کنم. از جایش بلند می‌شود و مثل ماهی در جست‌وجوی آب، خودش را در بغلم غرق می‌کند و سرش را به سینه‌ام می‌چسباند. موهایش را نوازش می‌کنم. چند دقیقه‌ای صبر می‌کنم تا مهر مادرانه‌ام آرامش را به قلب عروسک کوچولویم برگرداند. فکر می‌کنم حالا

برای بار چندم بغضش می‌ترکد. سعی می‌کنم دوستی دوساله سوگند و زهرا را مرور کنم و بفهمم چقدر حق با زهراست و رفتار سوگند واقعاً چقدر بوی محدود کردن می‌دهد. کمی باورش برایم سخت است؛ چون سوگند و زهرا هم‌سن‌اند و اینکه رفتار سوگند بوی حمایت یا به‌قول زهرا، محدودیت،



بیشتر مصمم می‌شوم که تا تنور داغ است نان را بچسبانم و با دخترم صحبت کنم و برایش بگویم که اگر ما خانم‌ها نتوانیم آتش عشق و محبتمان را درست مهار و مدیریت کنیم و حدود مرزها را نشناسیم، به جای اینکه گرمابخش قلب همسرمان باشیم، ممکن است بی‌محابا زیانه بکشیم و همه چیز را بسوزانیم و اتفاقات وحشتناکی در زندگی‌مان رقم بخورد! اینکه یک دوستی ساده بود... فدای سرت. تو فردا همسر یک مرد خواهی شد و عروس یک خانواده و مادر تعدادی انسان. باید اندازه شناس باشی، مادر!

همین‌طور که دخترک نوجوانم را در آغوش گرفته‌ام و موهایش را نوازش می‌کنم می‌گویم:

«سوگندم! می‌دونی معجزه ارتباط خوب

کجا اتفاق می‌افته؟ همون جایی که ما

یاد بگیریم همه چیز باید بجا و به اندازه

مناسب خودش باشه!»

وقت مناسبی باشد برای یک نجوای دخترمادری.

از کجا شروع کنم؟ مثل هر مادری، ذهنم تندتند داستان زندگی سوگند را می‌دود و یک سؤال نگران‌کننده در ذهنم پرسیده می‌شود: «اگه نتونه حدود مرز محبت و حمایتش رو با شوهرش تنظیم کنه، چی؟» یاد نجمه، دوست زمان دبیرستانم، می‌افتم. همسرش علت جدایی‌شان را مادری‌ها و حمایت‌های بیش از حد نجمه می‌دانست و نجمه باور نمی‌کرد که در تمام سال‌های زندگی مشترکش، محبت‌های عمیق و بی‌منتش، مثل پیچکی خودرو، دور همسرش پیچیده، دست و پایش را بسته و در آخر، نفس‌های عشقش را خفه کرده!



هول هولکی

در سرزمین عجایب ۲۰

زینب رحیمی تالار پستی - دانش آموخته سطح ۳ حوزه علمیه

تند و تند خانه را مرتب می‌کردم و یک چشمم به در بود؛ منتظر رسیدنشان بودم و دست‌تنها. آن وسط‌ها از غرزدن هم کم نمی‌گذاشتم. آخر چه معنا داشت بچه‌ها در یک شیفتم مدرسه بروند و از قضای روزگار همین امروز زهره خانم و کلیه دست‌اندرکاران کمک به آبادانی منزل بعد از جلسه قرآن، کار برایشان پیش بیاید.

البته نا شکری است که علی کوچکم را نادیده بگیرم؛ با دست و پای کوچکش این‌طرف و آن‌طرف می‌دوید و کمک می‌رساند؛ زنگ در که به صدا در آمد، سوت پایان زده شد؛ نگاهی به دوروبر

هدیه خانم تازه فرصت کرده بود کمی نفس بگیرد و استراحتی به خود بدهد که تلفن همراهش زنگ خورد؛ از همان آشپزخانه چشمم به او و حالت هایش در حین صحبت کردن خورد؛ به طرز عجیبی فاز خود برتری بینی اش زده بود بالا؛ حرف هایش که تمام شد، با تک خنده ای همسرش را صدا زد؛ توجه ها که جلب شد، خبررسانی کرد.



خانم نریمانی بود که زنگ زد؛ فاطمه رو واسه پسر بزرگهش خواستگاری کرده. همسرش که گویا اداره امور بچه ها را به هدیه خانم سپرده بود، در آرامش جوابش را داد.

انداختم. می شد گفت خانه به نظم خواهرشوهر پسندی رسیده بود. نفسم را با صدا بیرون دادم و به طرف چادر و روسری آویز شده دم در رفتم. هنوز عملیات استحفاظی تمام نشده بود که «یا الله» گفتن های اعلام وضعیت هادی به گوشم رسید.

قبل از باز شدن در خود را به در و بعد به مهمانان عزیزمان رساندم. کمی بعدتر از ماچ و بوسه و تعارفات، خواهرشوهر هدیه خانم جان و خانواده اش در سالن خانه نشسته بودند و از چای لبسوز عروس خانواده می خوردند.

مردها اختلاط زمین و زمان می کردند و هدیه خانم و دخترش اطلاعات کل خاندان را با وجود هشدارهای من با رمز «غیبتش نباش» و «جلوی خودش هم میگم» به خوردم می دادند؛ به بهانه سرزدن به غذا از سر بساط سفره دل، بلند شدم.

نشان از رضایتی قوی داشت؛ ژستش به مخالفت نمی‌خورد. هدیه خانم همان‌طور که میوه از ظرفِ تعارف شده برمی‌داشت، به هادیِ ظرف به دست نگاه کرد.



راست میگی داداش ما خیلی ساله که می‌شناسیمشون و خبر از همدیگه داریم؛ یه زحمت بکش استخاره بگیر ببینم چی میشه.

هادی که انگار مویش را آتش زده بودند، ظرف به دست برگشت و دست پسر خواهرش در هوا ماند. اخمی‌گره زد تا جذب خرجش کند.

این چه حرفیه آبجی؟ خودت که میگی شناخته است و خوبن، استخاره

خیر باشه. هر جور صلاحه عمل کن؛ کاری اگه من باید انجام بدم هم بگو؛ می‌دونم که من بخوام راجع بهش فکر کنم استرس می‌گیرم.

این حجم از تعامل و تفاهم از هضم مغز من بیرون می‌زد. هادی لاف‌ل دو کلام ابراز وجود کرد.

آبجی اینامگه همون همسایه سمت راستی خونه مامان نیستن؟ تائید را که گرفت، نظرش را هم گفت.

تا جایی که من یادمه و می‌شناختم، خانواده خوبی هستن و پسرشون هم بچه خوبی بود و شرایط چرخوندن یه زندگی رو داشت؛ البته این دو سه سال رو نمی‌دونم؛ به لحاظ خانواده هم به همدیگه می‌خورید. یه پرس‌وجو کنید و نظر این عزیز دایی رو هم در نظر بگیرید و جواب بدین.

ظرف میوه را تحویل هادی دادم و نشستم. دست‌های گره‌خورده و سرپایین عزیز دایی

چرا هول می‌کنی مادر؟ بهشون چی بگم؟ فکراتو بکن که برگشتیم خونه جواب بدم.

بعد رو به من کرد و لبخند عریضی تحویلیم داد.

کوثر جان، کاراتور دیف کن؛ آگه فاطمه جواب مثبت بده باید واسه مراسم بیاینا.

هادی چشم گرد کرد و همان طور که با چاقو حرصش را به جان پوست پرتقال خالی می‌کرد، خواهرش را مخاطب قرار داد.



هولی آجی؟ تازه فاطمه جان موافق هم باشه، باید یه مدت رفت و آمد کنن و پیش مشاور برن تا ببینن به درد هم می‌خورن یا نه. ما خانواده رو می‌شناسیم؛

چی میگه این وسط؟ مگه کلام خدا بازیچه است؟ آگه شک و دودلی ندارین، استخاره واسه چی؟

خواهرش نگاه عاقل اندر سفیهی انداخت و پشت چشمی نازک کرد.

چه ربطی داره؟ می‌خوام باقرآن مطمئن بشم که اشتباه فکر نمی‌کنم.

بحث شیک و مجلسی بین خواهر و برادر شد که در نهایت هادی جانم که استدلال هایش زبان را بند می‌آورد، پیروز بیرون آمد. چشمم به نگاه دودو زن دخترک افتاد که نگران بود گویا؛ اهم اهم کنان توجهی جلب کردم.

خب شما که به نتیجه رسیدین، عروس خانم نظرش چیه؟ باید فکراشو بکنه یا نه؟

گویا تازه یادشان آمد که این ماجرا سر پیازی هم دارد. همه که خیره به او شدند، به تته پته افتاد و انگشت هایش را به هم گره می‌زد و باز می‌کرد.

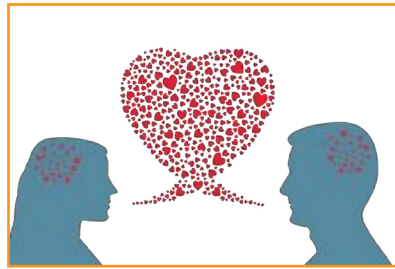
می‌کرد، نه به حالا که زنشو حلوا حلوا می‌کنه؛ رو سرش میذاره. این بار دهان من باز مانده بود؛ عجب ملتِ دیده‌بانی بودند؛ صد دفعه به هادی خان گفته بودم این هنرهای همسررداری‌ات راجلوی ملتِ سوژه‌یاب رو نکن؛ گوش نمی‌داد و می‌گفت.

ما باید الگو باشیم؛ از من نبینه، فکر می‌کنه این کارا کسر شانه یا غلط. من هم که رسالتِ «یه دونه صرفاً جهت نمونه» را به کمال رسانده بودم، به او هم اجازهٔ ابراز دادم و الآن می‌بینم که چشم و چال ملت را کور کردیم.

بچه‌ها یکی یکی رسیدند و من برای آماده کردن سفره به آشپزخانه رفتم. فاطمه با سرعت بالا پشت سرم آمد و گوشه‌ای مرا خفت کرد؛ صدایش را پایین آورد.

عاشق‌تونم زن دایی. خداییش آگه تو و دایی نبودین، مامان همین یه

درست؛ اما پسرشون چه شخصیتی توی خودش داره و چه تفکراتی یا چه آدمی بیرون از محله است رو که خبر نداریم؛ مگه دختر رو دستت مونده که عجله داری؟ جنگ اول به از صلح آخر. عاقلانه ازدواج کنن و عاشقانه زندگی؛ این شعار نیست؛ تضمین زندگی بچه‌هاست.



هدیه خانم که دهانش باز مانده بود از حرف هادی، با این خط آخر خنده‌ای سرخوش کرد و به من و هادی با انگشت اشاره زد.

مثل شما دو تا دیگه؛ سوژه فامیل هستین. ملت می‌گن نه به اون روزا که هادی اسم ازدواج می‌اومد، قاطی

بازهم پرید بوسه جدی تری نشاند. این حجم از هیجاننش در حال خفه کردنم بود که زهراحیثیت برایمان نگذاشت.

بابا، بابا، فاطمه جون داره مامانو سفت سفت می بوسه. مثل اون دفعه که خواستی تنها بری کربلا مامان اجازه داد.

آتش را روی گونه هایم حس می کردم؛ بی شک با لبو فرقی نداشتم؛ آب دهانم را قورت دادم و به طرف سالن برگشتم؛

هادی سعی می کرد لبش برای لبخند زدن، کش بیاید اما دستی که روی سرش بود، درماندگی اش را بروز می داد؛ حالا طفلک

هادی جان، یک دفعه جلوی این جاسوس دوجانبه احساساتی شده بود، انگار زهرا قسم خورده بود جایی حیثیتش را باد

بدهد؛ که داد. خنده جمع که بالا رفت، جو کمی عادی شد؛ اما فاطمه خوشش آمد که ماجرا کش بیاید؛ دوباره مرا بوسید.

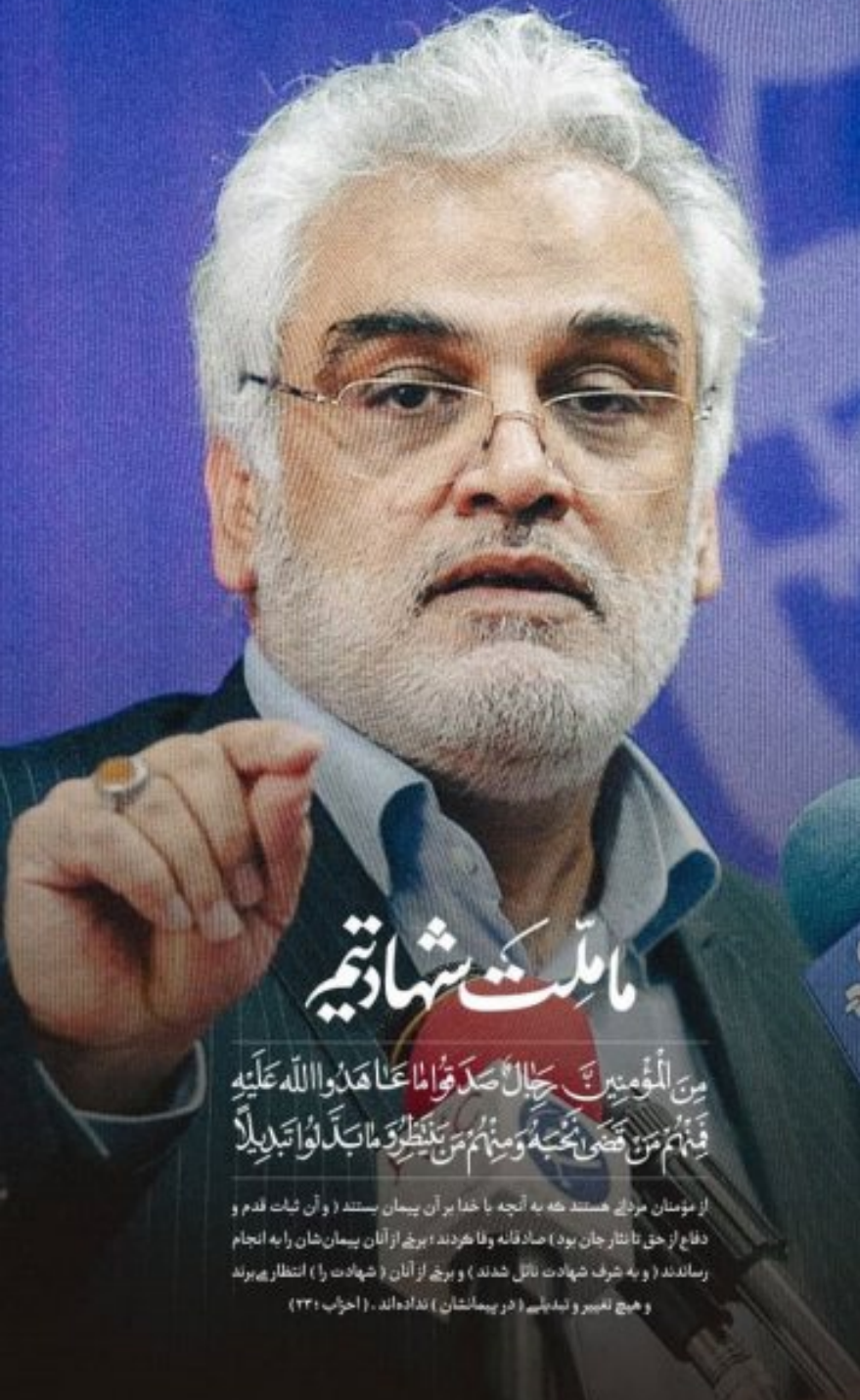
قربون زن داییم برم که اینقدر حیا داره.

ساعتی منو داده بود برم؛ اونقدری که اینا رو قبول داره؛ یا اگه استخاره اش بد می اومد، قطعاً رد می کرد.

تکانی خوردم و خود را از حصارش بیرون کشیدم. مشغول کار شدم. خدا خواسته این ساعت و الآن که

اونا زنگ می زنن اینجا باشین و این حرفا زده بشه؛ ممنون خدات باش عزیزم.





دانشمند سرباز

علی سعدی

ما ملکِ شهادتیم

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ
فِيهِمْ مِنْ قَضَىٰ مُخِيبَةً وَمِنَهُمْ مَنْ يَبْغِي وَيُؤْتِي
بِغَيْرِهِ

از مومنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند (و آن شهادت قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود) صادقانه وفا کردند؛ برخی از آنان پیمان شان را به انجام رساندند (و به شرف شهادت نائل شدند) و برخی از آنان (شهادت را) انتظار بر برند و هیچ تعبیر و تلمیحی (در پیمانشان) نداده اند. (احزاب: ۲۳)

بهشتی کشاند و در سال ۱۳۶۷ با مدرک کارشناسی فیزیک، پابه عرصه‌ای گذاشت که قرار بود سرنوشت علمی کشور را دگرگون کند.

اما قلب این دانشجوی جوان فقط برای فرمول‌ها و معادلات نمی‌تپید. انقلاب اسلامی تازه نفس می‌کشید و طهرانچی، همچون بسیاری از جوانان آن روزگار، خود را در آغوش این موج عظیم یافته بود. او می‌دانست که دانش زمانی ارزش دارد که در خدمت آرمان‌های بلند انسانی و اسلامی قرار گیرد. پس از اتمام تحصیلات وارد عرصه‌ای شد که کمتر کسی جرئت قدم نهادن در آن را داشت: فیزیک هسته‌ای.

عشق به علم؛ از تهران تا مسکو

طلوع فجر هسته‌ای ایران با مردانی مانند طهرانچی گره خورده است. او که در مقطع کارشناسی ارشد به «فیزیک حالت جامد»

در خیابان‌های پرغبار تهران، زیر آسمان زمخت پاییزی سال ۱۳۴۴، کودکی چشم به جهان گشود که قرار بود نامش با عشق به علم و میهن گره بخورد. **محمد مهدی طهرانچی** در خانواده‌ای مذهبی و متعهد زاده شد؛ در خانه‌ای که بوی نماز و قرآن از دیوارهایش می‌بارید و درس و معرفت بر نان شبش ارجحیت داشت. تربیت خانوادگی‌اش در فضایی آکنده از ایمان و اخلاق شکل گرفت و از همان سال‌های نخست، روحیه‌ای مسئولیت‌پذیر و منضبط و پرتلاش در وجودش ریشه دواند.

تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مدارس تهران، با همان کنجکاوی بی‌وقفه و پشتکار مثال‌زدنی‌اش سپری کرد. گویی می‌دانست راهی طولانی در پیش دارد و باید خود را برای کوه‌پیمایی در قله‌های علم آماده کند. اشتیاق سیری‌ناپذیرش به دانش بود که او را تا دانشگاه شهید

گرایش یافته بود، با تکیه بر همان پایه‌های نظری محکم، پا در مسیری نهاد که هم خطرناک بود و هم حیاتی.

طهرانچی تنها به دانش داخلی بسنده نکرد؛ برای تکمیل تحصیلات راهی روسیه شد و در مؤسسه فیزیک و فناوری مسکو، از معتبرترین مراکز علمی اروپا، به تحقیق در فیزیک نظری پرداخت. در سال ۱۳۷۶ با اخذ مدرک دکتری بازگشت؛ اما این بار نه به‌عنوان یک دانشجوی معمولی، که سربازی مسلح به دانش روز جهان.



معماری پیشرفت؛ از آزمایشگاه تا مدیریت کلان

مسیر مدیریتی طهرانچی همچون نقشه دقیق از توسعه علمی کشور بود. او که از پایه‌های ساده آغاز کرده بود، به تدریج پله‌های ترقی را پیمود: رئیس گروه فیزیک دانشگاه پیام نور شد، معاون پژوهشی دانشکده علوم دانشگاه شهید بهشتی شد و سپس در سال ۱۳۹۱ به ریاست این دانشگاه منصوب شد.

اما نقطه اوج مسیر مدیریتی او در آبان ۱۳۹۷ رقم خورد؛ زمانی که با حکم مستقیم رهبر معظم انقلاب اسلامی عظمت‌الله به ریاست

تجربه فرصت مطالعاتی در مرکز بین‌المللی فیزیک نظری عبدالسلام (ICTP) در ایتالیا نیز پنجره دیگری به دنیای علم برایش گشود. در آنجا فهمید که پیشرفت علمی مرز نمی‌شناسد؛ اما باید ریشه در خاک وطن داشته باشد. همین باور بود که او را به ایران بازگرداند تا دانشش را نه در خدمت بیگانگان، که در راه اعتلای میهن اسلامی به کار گیرد.



دانشگاه آزاد اسلامی، بزرگ‌ترین دانشگاه
حضوری جهان، منصوب شد. در این
مسئولیت خطیر بود که تمام توانش
را به کار بست تا دانشگاه را از یک نهاد
صرفاً آموزشی به مرکزی برای تمدن‌سازی
اسلامی تبدیل کند.

تنیده شده‌اند.

تجربه تاریخی به او آموخته بود که هرگاه
ایران از اسلام فاصله گرفته، در برابر
نفوذ خارجی آسیب‌پذیر شده است.
از این رو در همه سیاست‌های آموزشی و
پژوهشی خود بر حفظ استقلال فکری و
علمی کشور تأکید داشت. او می‌گفت:

مردی که اسلام و ایران را یکی می‌دانست

شهید طهرانچی همواره بر این باور
استوار بود که «امروز اسلام و وطن یکی
هستند». این شعار برای او تنها یک
عبارت زیبا نبود؛ یک فلسفه وجودی بود.



عملی نشد و از هیئت‌های دانشگاهی آلمانی که فقط برای «گمراه کردن» آمده بودند، سخن می‌گفت. این هشدارها از عمق تعهد و دل‌سوزی او به ایران حکایت داشت.

او با ژرف‌نگری ریشه‌دار در وحی الهی، به روشنی دریافته بود که دشمنی تاریخی صهیونیسم و استکبار جهانی با امت اسلامی، ذاتی و تغییرناپذیر است؛ همان‌گونه که خدای متعال در قرآن کریم هشدار می‌دهد: «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ»؛ «یهود و نصاری هرگز از تو راضی نمی‌شوند تا آنکه از آیینشان [به‌طور کامل] پیروی کنی.»

شهادت، وصال با معشوق

و سپس آن صبحگاه خونین فرارسید: ۲۳ خرداد ۱۴۰۴. دکتر محمد مهدی طهرانچی، این ستاره درخشان علم ایران، در حمله ناجوانمردانه رژیم صهیونیستی

«شما نمی‌توانید از وطن دفاع کنید اما از اسلام دفاع نکنید!» او مصداق بارز این آیه شریفه بود: «مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ»؛ «از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بسته‌اند، صادقانه وفا می‌کنند.»

هشدارهای نافذ، صدای بیدارگر ملت

شهید طهرانچی تنها یک مدیر و دانشمند نبود؛ یک بیدارگر بود. او که خود شاهد مذاکرات هسته‌ای و وعده‌های پوچ غربی‌ها بود، همواره هشدار می‌داد: «بی‌تدبیری، ساده‌انگاری و اعتماد بیجا به کشورهای غربی، منافع ملی ایران را به خطر می‌اندازد!»

با تجربه مستقیمی که از برجام داشت به‌خوبی می‌دانست که غرب هیچ‌گاه به وعده‌های خود عمل نکرده است! او از سفرهای بی‌ثمر به فرانسه، از وعده‌های مشارکت در پروژه ایترا (ITER) که هیچ‌گاه

که پیشرفت واقعی زمانی حاصل می‌شود که در بستر فرهنگ و ارزش‌های خودمان ریشه‌بدواند.



پی‌نوشت

۱- احزاب/۲۳.

۲- راکتور گرماسته‌ای آزمایشی بین‌المللی (International Thermonuclear Experimental Reactor) مشهور به ITER یا ایتر، بزرگ‌ترین طرح یک راکتور هم‌جوشی هسته‌ای است که تاکنون طراحی شده و بر پایهٔ محصورسازی مغناطیسی بنیاد نهاده شده‌است.

۳- بقره/۱۲۰.

۴- شاخص h-index که به آن «شاخص اچ» می‌گویند، معیاری بین‌المللی برای سنجش میزان تأثیرگذاری و بهره‌وری علمی یک پژوهشگر است؛ به این معنا که هرچه این عدد بالاتر باشد، نشان‌دهندهٔ آن است که فرد هم تعداد بیشتری مقالهٔ علمی معتبر منتشر کرده و هم مقالات او بارها مورد استناد دیگر پژوهشگران قرار گرفته‌است.

به شهادت رسید؛ اما شهادتش پایان راه نبود؛ آغاز فصل نوینی از مقاومت بود.

امروز وقتی به کارنامهٔ درخشان شهید طهرانچی می‌نگریم، بیش از ۱۵۰ مقالهٔ معتبر بین‌المللی، ۱۲ عنوان کتاب، ۸ اختراع ثبت‌شده و شاخص h-index حدود ۲۹ را می‌بینیم.^۴

اما میراث واقعی او چیزی فراتر از اعداد و ارقام است؛ میراث او ایمان راسخ به توان داخلی، تلفیق علم با هویت اسلامی، هشدار دربارهٔ دشمنی غرب، و عشق بی‌پایان به ایران است. او به ما آموخت





پویانمایی

اسمورف‌ها

SMURFS

محسن بنی احمدی - دانش پژوه سطح دو حوزه علمیه - منتقد رسانه و فعال در حوزه فضای مجازی

جادویی و سرزمین‌های ناشناخته می‌برد
تلاش می‌کنند.

فرزندان شما با تماشای این پویانمایی با
سبک‌های متنوع بصری به تصویر درآمده
و تصاویر نقاشی‌گونه‌اش، اوقات
متفاوت دیداری و رنگارنگی را می‌گذرانند.

ضعف‌ها

• خشونت و زدو خورد در این اثر نمایشی
به صورت کاملاً کودکانه و فانتزی به
تصویر کشیده شده است؛ اما اگر
فرزند شما روحیه حساسی دارد یا از
شخصیت‌های پویانمایی تقلید می‌کند،
باید در مواجهه با این تصاویر حتماً
مراقبش باشید.

• چون در برخی صحنه‌های اسمورف‌ها
۲۰۲۵، از کلمات رکیکی استفاده می‌شود،
والدین حتماً نسخه‌های بهینه‌شده را
برای کودکان تهیه کنند.

• در داستان این پویانمایی بین دو تا

این اثر در ژانر ماجراجویانه و موزیکال و
فانتزی محصول سال ۲۰۲۵ است که داستان
سفر اسمورفت و گروهی از اسمورف‌ها در
جهانی گسترده و پُرچالش را روایت می‌کند.
در این سفر، برای نجات «پاپا اسمورف»
که آن‌ها را به دنیای واقعی و کتاب‌های



دیگران است؛ اما در مسیر داستان یاد می‌گیرد که قدرت واقعی از درون می‌آید، نه از تأیید دیگران. به عبارت دیگر، «تو لازم نیست بی‌نقص و تعریف شده باشی تا مهم و بااهمیت شوی».

▶ شخصیت «نُو نیم اسمورف» هم به عنوان یک الگوی مثبت برای کودکان معرفی می‌شود. رشد شخصی او نشان می‌دهد که اشتباه کردن یا ترسیدن یا احساس گم‌گشتگی یک حس طبیعی است و اگر کسی با خودش روبه‌رو شود و حتی از دیگران کمک بخواهد، می‌تواند قوی‌تر و مؤثرتر شود.

▶ نکته دیگر این اثر اهمیت دادن به همکاری و فداکاری در برابر خودمحوری و قدرت‌طلبی است. اسمورفت، شخصیت اصلی این پویانمایی، در این نسخه رهبری گروه را به دست می‌گیرد و تصمیم می‌گیرد به جای ترس از اشتباه، مسئولیت بپذیرد و دیگران را برای

از شخصیت‌های داستانی پیشینه عاشقانه نوشته شده است. همچنین دیگر شخصیت‌ها با ادای بوسیدن یا شوخی و دست انداختن، به این نکته اشاره می‌کنند.

▶ در صحنه‌هایی از این اثر، نمایش نوشیدنی‌های غیرمجاز و مشروب وجود دارد که باید از دید مخاطب کودک و نوجوان پنهان بماند.

قوت‌ها

▶ پویانمایی اسمورف‌ها فراتر از یک ماجرای پرهیجان و رنگارنگ است و در واقع داستانی دربارهٔ هویت‌یابی و پذیرش خود و ارزش کار گروهی است؛ مثلاً شخصیت «نُو نیم اسمورف» (اسمورفی که نامی ندارد) اشاره به گروهی از کودکان است که احساس می‌کنند هنوز برای خود جایگاه یا نقشی نیافته‌اند. این شخصیت هنوز مردد و نیازمند تأیید

گفت‌وگوی سازنده‌ای کنند و از آن‌ها بپرسند:

① تا حالا شده حسی مانند «نُو نیم اسمورف» داشته باشی؟
در ادامهٔ جواب فرزند یا متریبی، باید خوبی‌ها و توانایی‌های‌اش را به صورت جذاب برایش بازگو کنند.

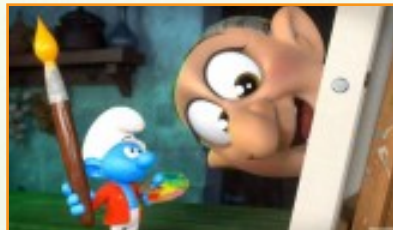
② چرا اسمورفت با وجود ترس و اضطراب، رهبری بقیه را قبول می‌کند؟

علت‌هایی را که کودک می‌گوید تکمیل کنید و دلایل محکم و قانع‌کننده بیاورید.

③ دوست داری چه قدرت جادویی‌ای داشته باشی؟ با این قدرت جادویی چه کار می‌کردی؟ چرا؟

بگذارید کودک شما تخیل کند. جلوی تخیلاتش را نگیرید و آن‌ها را به سمت مثبت هدایت کنید.

هدف بزرگ‌تری هدایت کند. در مقابل او، شخصیت‌های منفی داستان قرار دارند، مانند رازامل و گارامل که به دنبال تسلط و کنترل‌اند؛ اما نمی‌دانند چگونه همدلی یا بخشش را درک کنند. نکتهٔ اصلی همین جاست که شکست آن‌ها نه فقط شکست در نبرد بلکه شکست در درک معنا و ارزش واقعی ارتباطات انسانی است.



اما والدین بعد از تماشای این اثر در کنار کودکان خود، باید با کودکان خود



پی‌نوشت

۱. Smurfs. دریافت پویانمایی: <https://B2n.ir/mx3656>.



مؤسسه تربیتی رسانه‌ای مآذنه

سید محمد حسن مدرس مصلی

دانش پژوه سطح ۳ حوزه علمیه

کارشناس بازی‌های ویدئویی

بازی - گوشه

SOPA _ Tale of the Stolen Potato

بازی کامپیوتر (Playstation و Xbox و PC)

سن مناسب: بالای ۷ سال



بازی SOPA _ Tale of the Stolen Potato یک بازی ماجراجویی و معمایی مناسب برای کودکان هفت سال به بالاست و سفری شاد و آموزشی و تعاملی برای بازیکنان رقم می‌زند. داستان بازی حول محور میهو (Miho)، پسر بچه‌ای کنجکاو، می‌چرخد که برای تهیه سوپ مادر بزرگش به دنبال سیب زمینی می‌رود، اما وقتی سیب زمینی را موجود عجیبی

یکی از ویژگی‌های برجسته این بازی تقویت مهارت‌های حل مسئله و خلاقیت است. هر جورچین، کوچک یا بزرگ، کودک را تشویق می‌کند راه‌حل‌های متفاوت را امتحان کند و با محیط و شخصیت‌ها ارتباط برقرار سازد. این فرایند نه تنها توانایی تفکر منطقی را افزایش می‌دهد، می‌تواند مهارت‌های رشد اجتماعی و عاطفی را تقویت کند. کودکان با مشاهده همکاری بین شخصیت‌ها و حل مشکلات، یاد می‌گیرند چگونه با دیگران تعامل کنند و به یک هدف مشترک برسند. محیط بازی بسیار جذاب و رنگارنگ است. موسیقی متنش آرامش‌بخش است و در مجموع اوقات شاد و بی‌استرسی فراهم می‌کند. جزئیات محیطی مانند جنگل‌های پر از گیاهان و موجودات کارتونی، بازارهای شلوغ و پویانمایی‌های طنزآمیز، حس کاوش و کنجکاوی را در کودک تقویت می‌کنند. همچنین روایت

می‌دزد، میوه در جست‌وجویش وارد سرزمینی فانتزی می‌شود که پر از موجودات شگفت‌انگیز و جنگل‌های رنگارنگ و بازارهای شلوغ است. هدف بازیکن بازگرداندن سیب زمینی و کشف رازهای این دنیای جادویی است. روند بازی بر پایه حل جورچین‌های ساده، تعامل با شخصیت‌ها، جمع‌آوری منابع و استفاده هوشمندانه از آن‌ها در محیط طراحی شده است. کودکان در مسیر بازی با چالش‌هایی مانند هل دادن اشیاء، پرش از موانع، باز کردن مسیرها، حل معماهای محیطی و تعامل با موجودات کارتونی روبه‌رو می‌شوند. طراحی مراحل به گونه‌ای است که هیچ پیچیدگی حل‌ناشدنی‌ای ندارد و حتی کودکان کم‌تجربه می‌توانند به سرعت بازی را یاد بگیرند. البته زبان بازی انگلیسی است و همراهی والدین در بازی‌های معمایی داستانی این‌چنینی توصیه می‌شود.

درمجموع، SOPA - Tale of the Stolen Potato بازی ایمن و رنگارنگ و آموزنده‌ای است که خلاقیت و حل مسئله و رشد اجتماعی و عاطفی کودکان را تقویت می‌کند و همراهی والدین با فرزند، ارزش آموزشی و سرگرمی‌اش را دوچندان می‌سازد.



داستان با دیالوگ‌های طنزآمیز و سبک داستان‌سرایی دوستانه همراه است که کودکان را در جریان ماجرا حفظ می‌کند. چالش‌ها و معماها ساده و مناسب سن هستند و تجربه‌ای خانوادگی و آموزشی فراهم می‌کنند. همچنین بازی حس موفقیت و پیشرفت را با جمع‌آوری منابع و حل معماها به کودک منتقل می‌کند و باعث می‌شود اعتماد به نفس بیشتری پیدا کند.

والدین می‌توانند در طول بازی، با فرزند خود تعامل و او را تشویق کنند که تفکر انتقادی و مهارت تصمیم‌گیری خود را تقویت کند. همچنین توصیه می‌شود میزان بازی کردن محدود شود تا از خستگی چشم و کاهش تمرکز جلوگیری شود. فعالیت‌های مکمل مانند ساخت لگو یا بازی‌های رومیزی یا نقاشی پس از بازی می‌تواند تجربه کودک را غنی‌تر کند و تعادل میان سرگرمی دیجیتال و فعالیت‌های عملی حفظ شود.

سطح دشواری کمی افزایش می‌یابد و تفاوت‌ها کوچک‌تر و تشخیص آن‌ها دقیق‌تر می‌شود. نکته مثبت این است که چون بازی محدودیت زمانی ندارد، کودک می‌تواند با آرامش و تمرکز، هر مرحله را با دقت کامل به پایان برساند.

از نظر طراحی، دکمه‌ها و رابط کاربری بسیار ساده و قابل فهم‌اند و حتی کودکان کم‌تجربه نیز به سرعت با آن آشنا می‌شوند. بازی هیچ خطری از نظر محتوایی ندارد و به همین دلیل، گزینه مطمئنی برای کودکان است. باین حال، نسخه رایگانش شامل تبلیغات سبک است که می‌توان آن‌ها را با خرید درون برنامه‌ای حذف کرد. توصیه می‌شود برای جلوگیری از نمایش آگهی‌ها، بازی را در حالت برون خط (آفلاین) اجرا کنید. این بازی رایگان و برون خط و مناسب کودکان است و هیچ‌گونه محتوای خشونت‌آمیز یا ترسناک یا ناهنجاری



Differences - Find & Spot It

بازی موبایل (Android و IOS)

سن مناسب: بالای ۵ سال

بازی Differences - Find & Spot It یک عنوان آموزشی و سرگرم‌کننده است که با هدف تقویت دقت و تمرکز و مشاهده جزئیات طراحی شده است.

در این بازی بازیکن باید در هر مرحله تفاوت‌های بین دو تصویر مشابه را پیدا کند. تصاویر رنگارنگ و زنده و متنوع‌اند؛ از مناظر طبیعی و حیوانات گرفته تا اشیای روزمره. کودک با لمس صفحه، تفاوت‌ها را مشخص می‌کند و با هر مرحله جدید،

به ابزاری برای آموزش غیرمستقیم تبدیل می‌شود.



ندارد. روند ساده و آرامش‌بخشش باعث می‌شود کودک بتواند در محیط امن و بدون استرسی ذهنش را به چالش بکشد.

مزایای آموزشی بازی چشمگیر است: تقویت حافظه دیداری، افزایش تمرکز، پرورش دقت در جزئیات و ...

با وجود محتوای سالم، توصیه می‌شود والدین بر مدت بازی نظارت داشته باشند. بازی طولانی ممکن است منجر به خستگی چشم شود. محدود کردن میزان بازی در هر روز، تعادل مناسبی میان سرگرمی و فعالیت‌های روزانه ایجاد می‌کند.

درمجموع، Find & Spot - Differences. It تجربه ایمن و آموزنده و آرام‌بخشی برای کودکان است؛ بازی‌ای که نه تنها سرگرم‌کننده است، بلکه به رشد ذهنی و تمرکز و مهارت‌های مشاهده‌ای کودک کمک می‌کند و در کنار همراهی والدین،



صدای مشاور ۱۵

فرزند شما با گوشه زندگی می‌کند یا در کنار آن؟

سید عقیل مصطفوی مجد

دانش آموخته سطح ۳ حوزه علمیه؛ کارشناس ارشد روانشناسی

سؤال کاربر:

می‌گویند «گوش می‌کنم مامان/بابا!»؛ اما کاملاً مشخص است که فقط صدایم را می‌شنود و حرف‌هایم را درک نمی‌کند. احساس می‌کنم برایش یک رادیوآم که در پس‌زمینه روشن است.

► **موقع درس خواندن:** برای استراحت و تفریح سراغ گوشی می‌رود؛ اما می‌بینم که همین استراحت ده دقیقه‌ای گاهی می‌شود یک ساعت چرخیدن در شبکه‌های اجتماعی، و بعد از آن هم آن قدر خسته است که نمی‌تواند تمرکز کند.



وقتی با مهربانی تذکر می‌دهم، اخم می‌کند و می‌گوید: همه دوست‌ها همین‌طورن! شما فقط من رو اذیت می‌کنین!

■ سلام. واقعاً مستأصل شده‌ام و نیاز به راهنمایی شما دارم. موضوع مربوط به دختر نوجوانم است که پانزده سال دارد. مشکل وابستگی شدیدش به تلفن همراهش است. اما این فقط یک اعتیاد ساده نیست؛ انگار یک دیوار نامرئی بین ما و او کشیده شده. جزئیات این‌طور است:

► **وقت شام:** گوشی را کنار بشقابش می‌گذارد و هر دو دقیقه یک بار آن را می‌بیند. وقتی با او صحبت می‌کنیم، سرش پایین است و فقط با «اوم» یا «باشه» جوابمان را می‌دهد. فضای همدلی و گفت‌وگوی خانوادگی که برایمان مهم بود، کاملاً از بین رفته. وقتی با او صحبت می‌کنم، مثلاً از روزی که گذرانده می‌پرسم یا می‌خواهم درباره یک برنامه خانوادگی صحبت کنیم، درحالی‌که به گوشی‌اش چسبیده

اگر کمی بیشتر تذکر بدهم، گوشی را با عصبانیت روی مبل پرت می‌کند، چند دقیقه‌ای به ما نگاه می‌کند، بعد دوباره سراغش برمی‌گردد. انگار یک نیروی مغناطیسی قوی‌ای دارد که او را به سمت خودش می‌کشد.

▶ **نگرانی اصلی من:** من فقط از وقت تلف کردن

ناراحت نیستم؛ من دارم «ارتباط» را از دست

می‌دهم. دیگر از احساساتش، از

دغدغه‌ها، از دوستانش چیزی به

من نمی‌گوید. می‌ترسم اگر الآن

این فاصله ایجاد شود، در آینده

که مشکلات بزرگ‌تری پیش بیاید،

دیگر هیچ راهی برای صحبت با

او نداشته باشم. واقعاً چه کار

می‌توانم کنم؟



پاسخ مشاور

سلام و درود بر شما و سپاس از

اعتمادتان. دغدغه شما را عمیقاً

درک می‌کنم. این نگرانی نه تنها



راهکارهای عملی

● گام اول: شروع با «حکمت و موعظه حسنه»

به جای تذکر مستقیم، همانند یار همراه شوید. با الهام از سیرهٔ پیامبر گرامی اسلام ﷺ که با کودکان و نوجوانان با ملاطفت و احترام برخورد می‌فرمودند، کنارش بنشینید و بگویید: عزیزم! می‌شه من رو هم توی این دنیای رنگارنگت شریک کنی؟ چه چیزهای خوبی اونجا پیدا کرده‌ی؟ این برخورد، شما را از «ناهی» به «ناصرح» تبدیل می‌کند.



● گام دوم: ایجاد «ایام الله» خانوادگی

به جای محدودیت مطلق، (اوقات مقدس) خلق کنید:

نشانهٔ مسئولیت‌پذیری شما بلکه تجلی آن محبت الهی است که خداوند در قلب پدر و مادر در قبال فرزندشان نهاده است. امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَ يُحَسِّنَ أَدَبَهُ؛ حق فرزند بر پدر این است که نام نیک بر او بگذارد و او را به خوبی ادب آموزد (و تربیت کند).» اما ببینیم این مسئله را چگونه می‌توان از منظر دینی نیز تحلیل کرد:

این گوشی برای نوجوان شما تنها یک وسیله نیست؛ گاهی می‌شود «بت سکوت»ی که او را از توجه به نعمت خانواده و گفت‌وگوی سالم محروم می‌کند. آیا این همان «اتِّخَاذُ الْأَصْنَامِ»^۲ نیست که به شکل پیشرفته و امروزی خودنمایی می‌کند؟ اما فراموش نکنیم که در منطق قرآن، حتی با بت‌ها نیز باید با حکمت برخورد کرد. ما ابتدا باید حقیقت پنهان این جذابیت را بفهمیم.

● **گام سوم: پر کردن خلأ با «تجربیات نورانی»**

به فرمودهٔ امام صادق علیه السلام، «الْقَلُوبُ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ»؛^۴ دل‌ها همانند بدن‌ها خسته می‌شوند، به جای گوشی، برای قلبش غذا پیدا کنید:

● اگر به عکاسی علاقه دارد، او را به دامن طبیعت ببرید و آیات الهی در آفرینش را به او نشان دهید: «سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ...»؛^۵

● اگر به مطالعه علاقه دارد، کتاب داستان‌های جذاب ائمه علیهم السلام یا رمان‌های معنوی برایش تهیه کنید.

● **سفرهٔ پربرکت شام:** این زمان را به

محضر انس تبدیل کنید؛ همان‌طور که در روایت داریم، غذا خوردن در کنار خانواده مایهٔ برکت است.^۳ همهٔ گوشی‌ها را کاملاً کنار بگذارید و این زمان را به گفت‌وگو و شکرگزاری نعمت‌های الهی اختصاص دهید؛

● **یک شب خاص در هفته:** مثلاً پنجشنبه

شب را به «محفل انس» اختصاص دهید، با خواندن دعای کمیل، یک بازی خانوادگی مفید یا گپ‌وگفت و خاطره‌گویی یا گردش در طبیعت، فضایی بسازید که از «دنیای مجازی» جذاب‌تر باشد.



با فرزندان، خودتان نیز گوشی را کنار بگذارید. به یاد داشته باشید که «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ»؛ روش آدمی برطبق روش دوست صمیمی و رفیق دل بندش است».



● کام چهارم: الگوسازی عملی

فراموش نکنید

خودتان اولین کسی باشید که در «اوقات حضور» کاملاً حاضرید. هنگام گفت‌وگو در کنار راهکارهای بیان‌شده، توجه به نیازهای عاطفی و احساسی فرزندان،





برای مطالعه بیشتر

• چگونه با نوجوانم صحبت کنم که گوش کند و چگونه گوش کنم که نوجوانم صحبت کند؟، ادل فی بر و الین مازلیش، ترجمه شمس‌الدین حسینی و الهام آرام‌نیا، انتشارات نسل نوآندیش، تهران، ۱۳۸۷.

• من دیگرما (۵ جلد)، محسن عباسی ولدی، انتشارات آیین فطرت، تهران، ۱۳۹۶.

به‌ویژه دختران در سنین بلوغ، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

کلام آخر

ما این فرزندان را از خدا داریم. هدف نه کنترل مطلق بلکه هدایت و تربیت او برای زندگی سعادت‌مندانه در هر دو جهان است. این مسیر اگر با توکل و صبر طی شود، قطعاً به برکت و گشایش خواهد انجامید.

ان‌شاءالله با استعانت از الطاف الهی و توسل به اهل بیت علیهم‌السلام، این مسیر را با موفقیت طی کنید. از دعای خیر برای شما و خانواده محترمتان دریغ نخواهم کرد.

پی‌نوشت

۱. نهج البلاغه، شرح و ترجمه مصطفی زمانی، انتشارات الزهراء علیها‌السلام، قم، ۱۳۶۹ش، ج ۴، ص ۴۳۴.
۲. «اتخاذ الأسماء» یک عبارت عربی و به معنای «بت‌ها را گرفتن» یا «انتخاب بت‌ها» است. این مفهوم به‌طور عمیق و نمادین در قرآن و متون اسلامی به کار رفته است که جای خداوند را در قلب انسان بگیرد.
۳. دانشنامه قرآن و حدیث، محمد محمدی ری شهری، انتشارات مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، قم، ۱۳۹۱، ج ۴، ص ۱۹۹.
۴. علم و حکمت در قرآن و حدیث، محمد محمدی ری شهری، انتشارات دار الحدیث، قم، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۱۴.
۵. فصلت/ ۵۳.
۶. آداب معاشرت در اسلام، ناصر مکارم شیرازی رحمته‌الله‌علیه، انتشارات امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، قم، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۵.

با من حرف بزن

محسن بختیاری - دانش پژوه سطح ۴ حوزه علمیه

□ یا الله، یا الله، سلام آقای افروغ عزیز. ببخشید مزاحمتون شدم.
□ بفرمایید حاج آقا! خیلی خوش اومدید. ببخشید، من تا همین نیم ساعت پیش مسافركشی می‌کردم، نشدشام خدمتتون باشیم.



□ خواهش می‌کنم. این حرف‌ها چیه! حُب، دیگه چه خبر؟ راستی، سجاد جان کجان؟

□ والا تا انا قاشه. همه‌ش با این کامپیوترش بازی می‌کنه. تازگی‌ها خیلی قُد شده حاج آقا! اصلاً حرف گوش نمی‌ده. نمازشم که ...



نمی‌دونم حاج آقا باهاش چی کار کنم؟! با بداخلاقیش ساختَه‌م، با خودم می‌گم شلخته بودنش هم درست می‌شه. زن بگیره، خودبه‌خود...! اما اون چیزی که فکرم رو به خودش مشغول کرده، نمازشه حاج آقا. خیلی کاهل نمازه. اوایل این‌طور نبودها! نمی‌دونم این رفیق‌های نابابش این بلا رو سرش آورده‌ن یا ...
سکوت حاج آقا بعد از چند دقیقه رگبار مادر شکسته شد:

یا اینکه بعضی وقتا شاید مقصر خود خودتونید! نوجوون گل و معصومتون رو رها کرده‌ید تو این چندساله، حالا که تو تَب چهل درجه بی‌خدایی داره دست و پا می‌زنه، آورده‌ینش دکنتر؟!
مادر آرام سرش را پایین انداخت و نَم‌نَمک شروع کرد اشک ریختن.

حاج آقا گفت: حالا خیلی خودتون رو ناراحت نکنید. هنوز هم خیلی دیر نشده؛ به شرطی که بجنبید.



تلفن حاج آقا پشت سرهم زنگ می خورد.
حاج آقا بعد از نماز نیم ساعتی را در
مسجد می ماند و با پیرو جوان و نوجوان
گپ و گفت داشت، از سؤال شرعی بگیر
تا شوخی و سر به سر گذاشتن. همه که
رفتند، رو کرد به نوجوان ها و گفت: امیر،
سجاد، حسین جان، اگه زحمتی نیست،
با بقیه بچه ها این کتاب ها رو هم ببرید

با شما رفیقه؟ باهاش بیرون می رید؛
گردشی، پارکی، فوتبالی...؟
دلتون خوشه حاج آقا! من گله سحر
می زنم بیرون با این قارقارک مسافرکشی
می کنم تاشب. باز هشتمون گرو نه مونه!
حاج آقا لبخند تلخی زد و گفت: عوضش
من، تا دلتون بخواد، بیکارم. فردا هم، از سر
بیکاری، با نوجوون های محل داریم می ریم
اردو. شما مشکلی ندارید آقا سجاد گلگون
هم با ما بیاد؟
نه حاج آقا، چه مشکلی! اختیارش
دست شماست.



بذارید کتابخونه و بعدش زود برید خونه
که پدرمادرتون...
یکی یکی آمدند دست مردانه‌ای دادند و
بعد هم خداحافظی. انگار دلشان نمی‌آمد
بروند. سجاد که برای خداحافظی آمد،
گوشی حاج‌آقا باز زنگ خورد. حاج‌آقا رو به
سجاد گفت: آه، از خونه‌تونه سجاد جان.
بدوتا...
سجاد دوان‌دوان رفت. حاج‌آقا گلویی
صاف کرد و گوشی را بالاخره جواب داد:
سلام علیکم. حال شما؟ نگران نباشید؛
سجاد همین الان راه افتاد تا ده دقیقه

دیگه خونه‌ست ان شاءالله.
سلام حاج‌آقا. حال شما خوبه؟
حاج‌خانوم خوبن؟ نه بابا، چه نگرانی.
وقتی سجاد پیش شماسه، خیالم
راحت راحتی. خدا خیرتون بده. زنگ زد
تشکر کنم. از دو هفته پیش که با شما
اومد اردو، خیلی تغییر کرده. نمی‌دونم
با چه زبونی ازتون تشکر کنم! راستی،
آقای افروغ هم خیلی خیلی سلام می
رسونن. گفتن به حاج‌آقا بگید اگه
جمعه وقت دارن، یه سر خونوادگی
بریم پارک سرکوچه.



نمازخوان‌های حرفه‌ای!

۲ دانش مفیدی که او را به حق رهنمون

شود؛

۳ دلیل آشکاری که به کارش آید؛

۴ رحمتی که از حضرت حق انتظارش را

داشته است؛

۵ سخن حکمت‌آمیزی که او را از کارهای

نکوهیده‌بازدارد؛

۶ سخن هدایتگری که او را به کارهای

خیر راهنمایی کند؛

۷ گناهی را از بیم الهی ترک کند؛

۸ گناهی را به خاطر شرم ترک کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: **(مَنْ اخْتَلَفَ**

إِلَى الْمَسَاجِدِ أَصَابَ إِحْدَى الثَّمَانِ: أَخَا مُسْتَفَاداً

فِي اللَّهِ أَوْ عِلْماً مُسْتَظَرِّفَاً أَوْ آيَةً مُحْكَمَةً أَوْ رَحْمَةً

مُنْتَظَرَةً أَوْ كَلِمَةً تَرُدُّهُ عَنْ رَدَى أَوْ يَسْمَعُ كَلِمَةً

تُدُلُّهُ عَلَى هُدًى أَوْ يَتْرُكُ ذَنْباً حَسِيئَةً أَوْ حَيَاءً!

کسی که پی‌درپی (و در مواقع نمازهای

واجب) به مسجد می‌رود، یکی از این

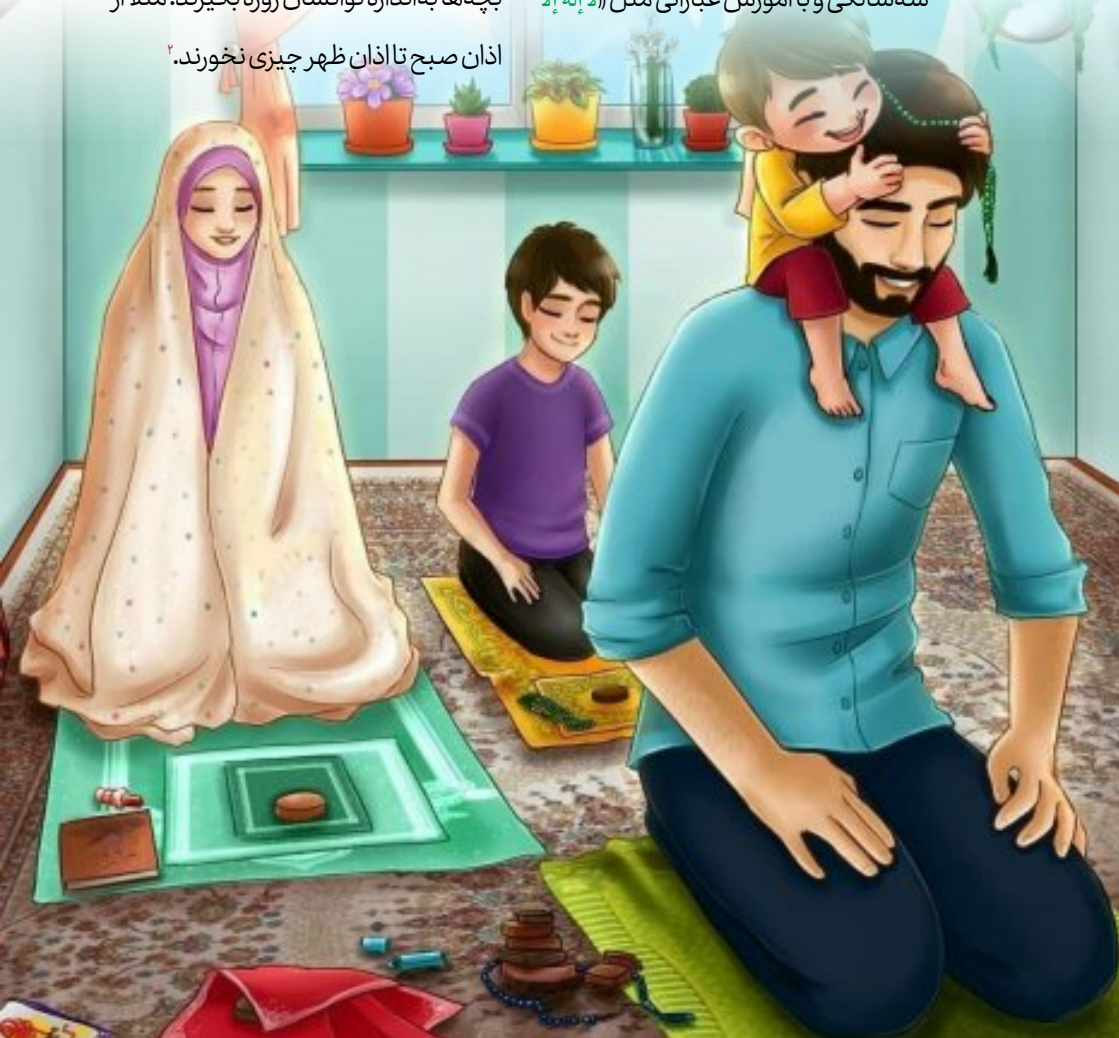
هشت موهبت نصیبش خواهد شد:

۱ برادر مؤمنی که در راه خدا به او فایده

رساند؛



برخی خانواده‌ها «زیرساخت‌های تربیتی» فرزندان خود را برای «نمازخوان شدن» و به صورت کلی برای «تربیت عبادی» آن‌ها فراهم می‌کنند. در برخی روایات سفارش شده است مقدمات آموزش نماز از سه سالگی و با آموزش عباراتی مثل «لا إله إلا الله» به بچه‌ها آغاز شود و این روند با آموزش عبارات‌های دیگر ادامه یابد. تا هفت سالگی باید آموزش وضو و نماز خواندن به اتمام رسیده باشد. همچنین دربارهٔ روزه نیز سفارش شده است که قبل از سن بلوغ، بچه‌ها به اندازهٔ توانشان روزه بگیرند؛ مثلاً از اذان صبح تا اذان ظهر چیزی نخورند.^۲



مسجد رفت و آمد می‌کنند، از هشت موقعیت استثنایی برخوردار می‌شوند که هر کدام می‌تواند تحول عمیقی در باورها و رفتارهای نوگنان زندگی والدین ایجاد کند. راز این اثر عمیق و ماندگار آن است که فرزندان ما در دوران بلوغ و نوجوانی به شدت از «گروه هم‌سالان» خود تأثیرپذیرند. نکتهٔ دیگر آن است که «نقش مربیان و روحانیون مسجد» در این سن، نقشی بی‌بدیل و در بسیاری از موارد پُررنگ‌تر از نقش پدر و مادر است. در این سن «افکار و باورهای» فرزندان بسیار همگون با رفقاییشان می‌شود. «هنجارها و ناهنجاریهای رفتاری» آن‌ها در این بستر شکل می‌گیرد. البته اگر پدر و مادر نیز «رفیق» و «هم‌کلام» بچه‌ها باشند، می‌توانند این تأثیرگذاری را عمیق‌تر کنند.

روی سخن ما با این خانواده‌ها نیست؛ بلکه مشکل از آنجا آغاز می‌شود که چون تعداد زیادی از خانواده‌ها به دلایل مختلف مثل ناآگاهی یا نداشتن اهتمام لازم، این بسترسازی را برای «تربیت عبادی» فرزندان فراهم نکرده‌اند، در ابتدای سن بلوغ فرزندانشان با چالش مواجه می‌شوند. آیا راه برای تسهیل روند تربیت عبادی فرزندان بسته است؟ آیا امیدی به بازگشت هست؟ راهکار جبران چیست؟

باتوجه به روایت شریف امیرالمؤمنین علیه السلام که محتوای آن در منابع و روایات فراوان دیگر هم دیده می‌شود، یکی از بهترین راهکارها برای تربیت فرزندان، به‌ویژه تربیت عبادی‌شان، ورود این فرشته‌های پاک خدا به «باشگاه مسجدی‌ها» است. فرزندان که رفقای مسجدی دارند و به

پی‌نوشت

۱. ثواب الأعمال، محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، انتشارات طوبی، تهران، ۱۳۸۲، ص ۲۷.
۲. دراین باره رک: بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، انتشارات دارالکتب الإسلامیه، تهران، ج ۱۰، ص ۸۹، باب دوم: در ثواب تربیت فرزندان و کیفیت تربیت ایشان.

مثل آقا بزرگ ها

علی سعدی



صدایش هنوز کودکانه بود؛ اما طرز بیان و نگاه عمیقش نشان می‌داد از سنش بیشتر می‌فهمد. بعدها فهمیدم پدر و مادرش، به‌خصوص پدرش، او را درک نمی‌کنند و این زخم عمیقی بر روح کوچکش گذاشته بود.

موهای آشفته‌اش را با حرکتی پسرانه به پشت گوش می‌زد؛ اما دوباره همان‌جا می‌افتاد. روی پیشانی‌اش جای زخم کوچکی از زمین خوردن بود. وقتی سنش را پرسیدم، با غرور خاصی گفت:

اتاق کوچک مشاوره‌ام در دفتر هیئت معمولاً میزبان دغدغه‌های پیچیده بزرگسالان بود؛ از مشکلات زندگی زناشویی گرفته تا مسائل اقتصادی و شرعی. اما آن عصر پاییزی مهمان کوچک و غیرمنتظره‌ای داشتم که نگاهم را به دنیای کودکان برای همیشه تغییر داد.

در که باز شد، اول فکر کردم دنبال پدر یا برادرش گشته و به اشتباه به اتاق من آمده. پسری بود نُه‌ده ساله با قدی کوتاه و چشمانی کنجکاو که از لابه‌لای موهای قهوه‌ای ژولیده‌اش به اطراف نگاه می‌کرد. شلوار جین کهنه و پیراهن ورزشی آبی‌رنگی پوشیده بود و یک کوله‌پشتی سنگین به دوش داشت که به نظر می‌رسید خمیده‌اش کرده.

حاج‌آقا، شما فقط به آقا بزرگ‌ها کمک می‌کنید یا به بچه‌مقلدها هم مشاوره می‌دین؟



نه سال و هفت ماه! و سریع اضافه کرد: دیگه بزرگ شده‌م! سال آینده می‌رم کلاس چهارم.

برایش گفتم که پسران بزرگ کم‌کم باید به فکر واجبات باشند؛ مثل نماز خواندن. گفتم: من بعضی وقت‌ها نماز می‌خونم؛ ولی بابام می‌گه هنوز بچه‌م و لازم نیست! این را با حسرتی عجیب در چشمانش گفت.

سپس سراپا گوش شدم تا بحران زندگی کوچکش را برایم شرح دهد.

روی صندلی مقابل میزم نشسته بود و پاهای کوچکش به زمین نمی‌رسید؛ اما با جدّیت زائد الوصفی صحبت می‌کرد.

چالش بزرگ زندگی‌اش درگیری با پدری بود که او را درک نمی‌کرد و به خواسته‌هایش احترام نمی‌گذاشت! پدری که، به‌گفته‌اش، فقط به درس و مشق او اهمیت می‌داد و هیچ‌گاه برای احساساتش ارزشی قائل نبود.

شاهد مدعایش هم این بود که همین دیروز مشغول بازی با تبلتش بوده و در آستانه شکست دادن رکورد



می‌شم، وسایلم رو پرت نکنم و سر بابام این‌ها داد‌نزنم؟ آخرش هم خودم بیشتر ناراحت می‌شم.

پرسیدم: پسر خوب، می‌دونی چرا خدا به ما دو تا دست داده؟
با کنجکاوای پرسید: چرا؟

گفتم: یکی از دلیل‌هاش اینه که وقتی عصبانی می‌شی، بتونی مشت‌هات رو گره کنی و توی جیبیت قایمش کنی. موقع عصبانیت مشت‌هات رو گره کن، توی جیبیت بذار و هیچ حرفی نزن و تا وقتی آروم نشده‌ی و عصبانیتت فروکش نکرده، هیچ‌چی نگو!



شخصی‌اش در یک بازی آموزشی قرار داشته که پدرش او را صدا زده برای کمک در تعمیر ماشین. با اینکه سه بار گفته «الآن می‌آم»، پدرش بلند صدایش زده بود و در مقابل دوستانش به شدت سرزنش کرده بود.

حاج‌آقا، اون موقع دلم می‌خواست به جوری بشم که هیچ‌کسی من رو نبینه. از دست خودم هم عصبانی بودم که چرا بلد نیستم قایم بشم.

درحالی‌که از این‌همه شیرین‌زبانی و درک در این سن و سال تعجب کرده بودم، سعی کردم خیلی جدی و مثل

آقای‌بزرگ‌ها به تمام دردهای دل کوچکش گوش بدهم. نمی‌خواستم احساس شخصیتی که داشت از دست برود. گاهی سوآلاتی می‌پرسیدم تا بدانند به حرف‌هایش توجه می‌کنم.

آخرتر هم راهکار خواست: چطور می‌شه پسر خوبی باشم و وقتی عصبانی

هنگام خدا حافظی یک شکلات از کشوی میز به او دادم. با چشمانی درخشان گرفتش و گفت: حاج آقا، شما اولین نفری بودی که حرف‌هام رو گوش کرده. مامان همیشه می‌گه بچه‌ها حرف دلشون رو نگوین، بزرگ‌ها خودشون می‌دونن چی به دردت می‌خوره.

این جمله همچون خاری به قلبم فروزفت. چه بسیار کودکانی که به همین سادگی شخصیتشان نادیده گرفته می‌شود.

دو هفته بعد، موقع خروج از دفتر هیئت، همان پسرک را دیدم که باشتاب به سمتم دوید.

حاج آقا! حاج آقا! روستون جواب داد!

با تعجب پرسیدم: کدوم روش؟

گفت: همون مشت توی جیب! دیروز بابام جلوی مهمون‌ها سرزنشم کرد. خیلی عصبانی شدم؛ اما مشت رو گره کردم و توی جیبم گذاشتم. صبر کردم. وقتی آروم

این راهکار ساده به نظر می‌رسید؛ اما برای کودکی با این سن، گویی دنیای جدیدی به رویش باز می‌کرد. با وجود اینکه سرش را بالا و پایین می‌برد و تأیید می‌کرد، اما در چشمانش می‌خواندم. دلش را که دیگر نمی‌دانستم چقدر بالا و پایین می‌شد!

کمی هم لکنت‌زبان داشت و معلوم بود شرایط جسمی در حساس بودنش بی‌تأثیر نبوده. وقتی عصبی می‌شد، لکنتش بیشتر می‌شد. اگر پدرش را می‌یافتم، که نیافتم، حتماً از او می‌خواستم که درباره‌ی نداشتن مشکلات جسمی مثل کم‌خونی و کمبود آهن و... مطمئن شوند؛

چراکه هم شنیده بودم و هم دیده بودم که بسیاری از ضعف اعصاب‌ها و ناراحتی‌های روحی از همین عوامل پیش‌پاافتاده‌ی جسمی ناشی می‌شوند؛ یعنی جسم و روح دوسیم به هم متصل‌اند با رابطه‌ی مستقیم در کارکرد.



شدم، تونستم محترمانه بگم که دلم نمی‌خواه جلوی بقیه دعوا کنم. از خوشحالی در پوست خودش نمی‌گنجید. برایم تعریف کرد که پدرش هم از این رفتار متعجب شده و حتی بعداً از او عذرخواهی کرده بود.

این بار ماجرای جدیدی داشت: مشکل با برادر بزرگ‌ترش که مدام مسخره‌اش می‌کرد و وسایلش را مخفی می‌کرد. پرسید: چطور می‌شه جوری رفتار کنم که داداشم من رو دست کم نگیره؟ گفتم: پسر پدر! می‌دونی فرق مردان بزرگ با بقیه چیه؟ چشمانش گرد شد: نه...

این تشبیه ظاهراً در ذهنش ماند. گفت: یعنی وقتی داداشم مسخره می‌کنه، به جای تلافی، محبت کنم؟! گفتم: آفرین! همینه؛ اما قوی باش، نه با زور؛ با ادب. ماه بعد، پدرش به دیدنم آمد. مردی ساده و خاکی با دست‌های پینه‌بسته. گفتم: حاج‌آقا، نمی‌دونم چه جادویی روی پسرمون کرده‌ید! این قدر تغییر کرده که نمی‌شناسیمش. حالا نه تنها وقتی عصبانی می‌شه کنترل خودش رو از دست نمی‌ده، بلکه به برادر کوچک‌ترش هم یاد داده چطور رفتار کنه.

گفتم: مردان بزرگ وقتی کسی تحقیرشون می‌کنه، سعی می‌کنن بزرگ‌تر از اونی باشن که واکنش نشون بدن؛ مثل درخت سیب که وقتی بچه‌ها بهش سنگ می‌زنن، به جای پرتاب سنگ، بهشون سیب می‌ده.



پسرک هفته بعد باز هم آمد. این بار با یک قرآن کوچک در دست. گفت: حاج آقا، من الان دیگه نماز می‌خونم. می‌دونید چرا؟ با علاقه پرسیدم: چرا؟ گفت: برای اینکه شما بهم احترام گذاشتین. شما با من مثل آقا بزرگ‌ها حرف زدین. من هم می‌خوام مثل آقا بزرگ‌ها باشم. و در دل گفتم: الهی صد هزار مرتبه شکر است برای این درس بزرگ که از کوچک‌ترینمون گرفتم!

برایش توضیح دادم که من جادویی نکرده‌ام؛ فقط با پسرش مثل آقا بزرگ‌ها رفتار کرده‌ام و به او شخصیت داده‌ام. پدرش گفت: راستش رو بخواید، من همیشه با او مثل بچه‌ها رفتار می‌کردم. فکر نمی‌کردم این قدر بفهمه! گفتم: نوجوون‌های ما از اونچه ما فکر می‌کنیم بیشتر می‌فهمن. فقط باید فرصت ابراز شخصیت بهشون بدیم. آن روز فهمیدم که گاهی بزرگ‌ترین مشاوره‌ها را باید به کوچک‌ترین‌ها داد، و گاهی یک مشیت گره‌کرده در جیب می‌تواند یک زندگی را تغییر دهد.

پی‌نوشت

۱. «شده‌ام» صورت شکسته «شده‌ام» است.

فراخوان مقالات

ماهنامه خانواده‌مبلغان

مرکز پژوهش‌های تبلیغی مجتمع آموزشی پژوهشی تبلیغ در نظر دارد مقالاتی با موضوعات ذیل ویژه خانواده طلاب و مبلغان (همسران و فرزندان) در ماهنامه «خانواده مبلغان» به چاپ برساند.

موضوعات فراخوان:

۱. بیان تجربیات تبلیغی خانواده مبلغان و روحانیون؛
۲. تفریحات سالم برای خانواده مبلغ در محیط تبلیغی؛
۳. کودکی و نوجوانی فرزندان مبلغان؛ ویژگی‌ها و نیازها؛
۴. مدیریت روابط خانواده طلاب و مبلغان با خویشاوندان؛
۵. تبیین ارزش و آثار تبلیغ برای خانواده و فرزندان مبلغان؛
۶. تبیین ظرفیت‌های تبلیغی اعضای خانواده طلاب و مبلغان؛
۷. نیازهای آموزشی، مهارتی و هنری خانواده طلاب و مبلغان؛
۸. فضای مجازی، فیلم‌های خانگی، بازی‌های رایانه‌ای و چالش‌های پیش رو؛
۹. راهکارهای پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی در محیط تبلیغی و خانواده؛
۱۰. راهکارها و زمینه‌های اشتغال همسران طلاب و مبلغان (تحصیلی، تبلیغی و اشتغال خانگی).

امتیازات

- ✦ پرداخت حق‌التألیف
- ✦ چاپ مقاله به نام نویسنده
- ✦ صدور گواهی و تأییدیه چاپ
- ✦ برای نهادها و مراکز

شرایط مقالات

- ✦ حداکثر حجم مقالات ۱۰۰۰ کلمه تایپ شده؛
- ✦ دارای نوآوری و خلاقیت؛
- ✦ مناسب خانواده طلاب و مبلغان؛
- ✦ ارائه راهکار در محتوای مهارتی.

از عموم طلاب (برادران و خواهران) علاقمند و صاحب نظر، دعوت می‌شود مقالات و آثار علمی خود را به دفتر مجله ارسال نمایند.

راه‌های ارتباطی



۰۲۵-۳۱۳۳۵۶۵

@Ammar_1985

www.mobaleghankhanvade.ismc.ir



● با مراجعه به هر کانال می توانید از محتوا و

مقالات نشریات مرکز پژوهش‌های تبلیغی مجتمع

آموزشی پژوهشی تبلیغ به صورت رایگان استفاده کنید.

۱ کانال آرشیو ماهنامه سفیر-امین:

<https://eitaa.com/safiraminMagazine>

۲ کانال ماهنامه خانواده-مبلغان:

<https://eitaa.com/khanevademoballegghan>

۳ کانال فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات-تبلیغ-دینی:

<https://eitaa.com/fmtd1401>

۴ خبرنامه تحلیلی-سیاسی منبا:

<https://eitaa.com/manba313>

۵ مجموعه کتاب‌های-تبلیغی:

<https://eitaa.com/mktabt>

۶ نشریه دیواری نسیم-تبلیغ:

<https://eitaa.com/nasimetabligh>

